

تحلیلی از:

سیاست‌های امپریالیسم

و

قدرت حاکمه

(در مورد استغال لانه جاسوسی آمریکا)

تقدیم به :

آن دسته از روزمندگان حسنگی ناپذیر خلق کرد
کد در بیتابیش مبارزات ضد امپریالیسمی و
ضد ارتجاعی در راه تحقق خواستهای بحق
خلفهای ایران شهید شده اند .

فهرست

۱	مقدمه
۵	سیاستهای امپریالیسم و قدرت حاکمه
۷	الف - ایران بعد از قیام
۱۳	ب - آمریکا بعد از قیام بهمن ماه در ایران
	ج - آغاز تغییر سیاست آمریکا در برخورد به ایران
۱۷	و عکس العمل هیات حاکمه ایران در مقابل آن
۳۰	نتیجه گیری
۳۹	ضمیمه
۵۰	یادداشت ها

مقدمه

سفارت آمریکا به اشغال دانشجویان بیرو "خط امام" درآمد و پس از آن موج مبارزات ضد امپریالیستی توده ها اوج تازه ای یافت. به روشنی در روزهای اول بعد از اشغال سفارت گهپی و ناروش بودن نیروهای چپ قابل رویت بود. اما چرا عملاً "چنین اتفاقی رخ داد؟ به چه دلیل نیروهای مدعی مارکسیست-لنینیست قادر نگردیدند سره را از ناسره تشخیص دهند و به شکل کسور و پراگماتیستی تنها با ذکر "ما از هر مبارزه ضد امپریالیستی دفاع" می‌کنیم وارد حرکت گشتند؟ ما در مقدمه تحلیلی از ماهیت دولت مطرح ساختیم که:

"اساساً" تایید کلیه نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر به این اصل که "مساله" اساسی هر انقلابی موضوع قدرت حاکمه در کشور است، بدون توضیح این مساله نمیتوان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب، و به طریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد. اعتقاد داشته باشند، ولی اعتقاد صوری به یک اصل مارکسیستی با فهم آن لزوماً یکی نیست. توضیح ماهیت طبقاتی دولت در واقع از آنرو لازم و ضروری است، چراکه هر نوع برنامه - تاکتیک - نیروهای م - ل از این چنین تحلیلی نشأت می‌گیرد."

حال نکات مطروحه ما در آنجا در برخورد نیروهای مختلف به مسائل امروز و بخصوص اشغال سفارت خود را نمایان می‌سازد. اکثر نیروهائی که قادر نگردیدند که از این حرکت تحلیل نموده و با دیدی روشن در مبارزه ضد - امپریالیستی شرکت کنند، پس از چند روزی وقفه و مبہوت بودن بالاخره با ترس و لرز اعلام موضع نموده و راه خویش را روشن تر نمودند. تنها در اینجا

به دو شیوه، برخورد که از جانب سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان پیکار مطرح شده بسته می‌کنیم. زیرا معتقدیم بنیه تحلیلها در چارچوب این دو جای می‌گیرند. نکته ای اساسی که در هر دو تحلیل محلی از امرواب ندارد درباره امپریالیسم و نقش و موقعیت آن است. به طور نمونه سازمان پیکار در تحلیل خود مطرح می‌سازد:

" کلید اصلی درک حرکات، سیاست‌ها و تحولات جدیدی که در صحنه سیاسی ایران رخ داده است را باید در موقعیت جنبش توده ای، بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه و موقعیت رژیم حاکم جستجو نمود. (بیانیه، ص ۳) و در همین رابطه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مطرح می‌سازد:

" اما برای اینکه درک درستی از علل و انگیزه های این امر داشته باشیم ضرورتاً باید هم وضعیت حاکمیت را در برابر جنبش توده ای و هم وضعیت درونی جناح بنسبدهای هیات حاکمه را بررسی نمائیم. (ضمیمه کار ۳۵ ص ۱)

اساس تحلیل هر دو جریان با اینکه بخشهایی از حقیقت را در خود دارد منتها کلید اصلی را فراموش کرده است و آن موقعیت امپریالیسم و مسائل مربوط بآن میباشد. از آنجا که بطور مفصل درباره این موضوع در اصل مقاله برخورد کرده ایم، در اینجا اشاره ای نمی‌کنیم و تنها به ذکر این مطلب بسنده می‌کنیم که حرکت این دسته از رفا از آنجا که هنوز هم قادر نگردیده اند از ماهیت حاکمیت تحلیل جامعی بعمل آورند عملاً " در حرکات خود دچار زیگزاگیهای فراوان خواهند شد و این واقعه آخرین آن نخواهد بود.

از اینها به بعد دو تحلیل خطوط خود را از یکدیگر جدا می‌سازند. تحلیل سازمان پیکار تنها خود را در چارچوب کلی گویی‌ها پنهان می‌کند و بالاخره روشن نمی‌سازد که آیا انتقال سفارت حرکتی ضد امپریالیستی است و آیا جناحی از درون هیات حاکمه ضد امپریالیست است یا خیر؟ در بیانیه منتشره از جانب این سازمان آمده است که:

"تعمیر و تحولات درونی هیات حاکمه و حرکت اخیر شورای انقلاب" و "خمینی" در رهاکنی با بخش ناچیزی از خواست

— های ضد امپریالیستی خلق ما ، در متن چنین شرایطی
معنای واقعی خود را باز می‌یابد و در حقیقت پاسخ این
بخش از هیات حاکمه ... ”

ما سؤال می‌کنیم که بالاخره بخشی از هیات حاکمه که با بعضی از خواننده
های ضد امپریالیستی مردم هماهنگ گشته‌است چه ماهیتی دارد ؟ ثانیاً “ انتقال
سفارت یک حرکت ضد امپریالیستی است یا نه ؟ به هیچ یک از این سؤال‌ها
پاسخ روشن نمی‌دهند و تنها با کلی‌گویی که بخشی از واقعیت را با خود دارد
بسنده می‌کنند .

و اما تحلیل سازمان چریکهای فدائی خلق که بروشنی بیانگر ناروتسن
بودن خط فکری سازمان می‌باشد . بنظر ما سازمان از بعد از قیام به شکل
سیسمانیک نحوه حرکت پراگماتیستی را در تحلیل از وقایع برگزیده است . رفقا
از آنجا که از یک اساس فکری متعجم محرومند عملاً “ هر آنچه را که با چستان
خود به عینیت مشاهده می‌کنند بعنوان تحلیل ابراز میدارند . زمانیکه بازرگان
از حرکت نیروهای چپ نوعی دفاع “ لیبرالی ” می‌کند سازمان موضع “ دولت
بازرگان نهادهای ضد امپریالیستی ” دارد را اعلام میدارد . سپس بعد از معکوس
شدن موضع دولت بازرگان به کماره دولت بازرگان ضد خلقی و ضد کارگری
می‌گردد . و امروز هم قدرت حاکمه دوباره نهادهای ضد امپریالیستی خود را
باز یافته است . تنها نامی که ما می‌توانیم بر یک چنین نحوه تحلیلی بگذاریم
“ تحلیل تلویزیونی ” است بدان معنی که با هر نطق و خطابه ای موضع و تحلیل
سازمان تغییر می‌کند . رفقا در توجیه موضع اخیرشان مطرح می‌سازند :

“ دستگاه روحانیت بر اساس جبر ناشی از گسترش مبارزه
طبقاتی لزوماً “ تجزیه می‌گردد و در روند این تجزیه در
برخورد با منافع واقعی خرده بورژوازی بخش روحانیت در
جهت منافع خرده بورژوازی حرکت میکند . در نتیجه این
امر دگم آن سائیده می‌شود و فرو می‌ریزد . هم اکنون نیز
جریان وقایع کمونی نشان داده است که در مجموع وجه
ارتجاعی و ضد دمکراتیک یک بخش از قشریون در برخورد با

سنانع واقعی خوردن، بورژوازی آهسته آهسته سائیده شده و
بکان و موقع واقعی خود را باز خواهد یافت. نقش و عمل
یک صاحب روحانیت فشری در جریان شغیر عمارت شاهنشاهی
این مدعاست: (کار ۳۵ - صمیمه ص ۴) .

آیا با این بحث رفقا نباید نتیجه گرفت که از این بعد خبرده بورژوازی
"خداامیرالیست" در حاکمیت قدرت را بدست دارد، پس ماهیت دولت "ملی"
(خردده بورژوازی) است و باید که وی را در مبارزه ضد امپریالیسمی اش ماری
رسانیم؟ این بحث شما که دستگاه روحانیت بالاخره باید می شکست و عبودیت
است، ولی به چه دلیل آن محس خداامیرالیست خصمی است؟ شما ننهها بنا
اعلام موضع روی این زمینه از بازگونیون عمل آن سرباز زده اید، ثانیاً "آیا
رفقا در عمل تفاوتی بین خود و حزب نموده مشاهده می نمایند؟ آیا "استفاداتی"
را که امروزه جزء بوده علیه سازمان شما مطرح میازد نباید چند روزی دیگر
از زبان خود شما سید "شما جای یافت است" به دید ما . . . بختی که
به نظر شما خداامیرالیست گشته است، همان بختی است که امروز ما "سو"
استفاده از اعتماد نموده ها، جوانان بصورت اربخاتی برین قانون اساسی که ماسمن
تتمیمت بورژوازی کسرا دور می باشد، قانونی که موضع ضد
امپریالیسمی آن آنقدر کم رنگ است که قابل رویت نیست، این همان بختی
است که عملاً "جوانان برآورده ساختن حقوق خلق کرد نخواهد بود و نیست،
جریفته شعارهای در ظاهر جنب این جریانات شدن بنیاد خود فریبی و بوده فریبی
خواهد بود، حرکات بعدی آنها گواه ما خواهند بود .

به هر رود در این جزوه سعی نموده ایم که تحلیلی از اوضاع کنونی گشته
حرفی از پیرویه آغاز گشته در گذشته می باشد و آنچه در آینده می تواند بود
می بیند را از دیدگاه خود ارائه می کنیم، تا گامی کوچک در روشن تر نمودن
ماهیت قدرت حاکمه و همچنین ذهن بعضی از نیروهای م - ل برداشته باشیم.

با امان به پیروزی

آبان ۱۳۵۸

گروه پیشرو

سیاستهای امپریالیسم و قدرت حاکمه

ما در جزوه "تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت بعد از قیام" توضیح دادیم که چگونه بروز بحرانهای اقتصادی و سیاسی در سالهای ۲۰ در کشور - های امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه سیاست جدیدی را طلب میکرد. این سیاست جدید در "کمپون سه جانبه" که بابتکار دیوید راکفلر تشکیل شده بود و در آن آمریکا، کشورهای اروپای غربی و ژاپن شرکت داشتند مطرح گشت و به توافق رسید. این سیاست که در پوشش "حقوق بشر" ارائه گشته بود بطور خلاصه عملکردش در رابطه با کشورهای تحت سلطه خلاصه میشد. درشل کردن دیکتاتوری و میدان دادن به عناصر لاسچرال و دادن برخی "آزادی"های سیاسی در سطح کنترل شده، محدود و بی خطر بطوریکه بهین وسیله مبارزات رو به اعتدالی نوده ها را در این کشورها مهار نماید و از مسیر اصلی خویش منحرف سازد.

این سیاست، علیرغم عدم رضایت شاه تحت شعار "فضای باز سیاسی" در ایران متبلور گشت. ولی رشد سریع مبارزات افتخارآفرین نوده ها ابتکار عمل را از دست رژیم خارج نمود و ابتدا باحاطه به تاه و دار و دسته اش و سپس با به زیر سؤال کشیدن کل رژیم موجود و در آخر با حمله مستقیم به امپریالیسم آمریکا رشد و ارتقا یافت. هیئت حاکمه جدید که از رشد روزافزون مبارزات نوده ها بوحشت افتاده بود قبل از قیام بهمن ماه با آمریکا از در سازش در - سی آید - رمزی کلارک به پاریس مسرود و زرنال همبزر به تهران می آید تا شرایط سازش را مهیا سازند و مذاکره بین اعضای "شورای انقلاب" از یک طرف و بختیار و سران ارتش از طرف دیگر آغاز میگردد.

سیاست آمریکا در رابطه با هیئت حاکمه جدید در حقیقت ادامه همان سیاست "حقوق بشر" بود و با آن منافاتی نداشت. زمانی که آمریکا در میباید

که از یکطرف بختیار هیچگونه پایه توده ای ندارد و توده ها بهیچوجه حاضر به پذیرش او نیستند و از طرف دیگر خمینی و "شورای انقلاب" نه تنها پایه توده ای دارند بلکه حاضر به مذاکره میباشند ، بختیار را کنار گذاشته و به حمایت از آنها برمیخیزند . قدرت حاکمه جدید نیز قول میدهد که جلوی رادیکالیزه شدن مبارزات توده ها را گرفته و آنها را تحت کنترل خویش درآورد و همچنین با آمریکا در زمینه های اقتصادی ، سیاسی و نظامی روابط حسنه برقرار کند و منافع آمریکا را در ایران نامین نماید . در مقابل ، آمریکا قدرت حاکمه جدید را به حال خود بگذارد و به امور داخلی آنها دخالت مستقیم نکند با بقول آقای بنی صدر " برقراری رابطه جدیدی بر اساس عدم دخالت آمریکا و رعایت استقلال کامل ایران " باشد ، چارچوب اساسی این سازش را در نامه خمینی به گارتز که از پاریس فرستاده شده بود بخوبی مشاهده میکنیم . "... الان از ایران به من اطلاع دادند که یک کودتای نظامی در شرف تکوین است خوف آن دارم که اگر کودتای نظامی بشود انفجاری در ایران شود که کسی نتواند جلوی آنرا بگیرد . من کودتا را نه به صلاح ملت می دانم و نه به صلاح آمریکا . ایران را به حال خود واگذارید که اگر بکنید نه گرایش کمونیستی خواهد داشت و نه سایر مکتب انحرافی " . هیات حاکمه جدید نمیخواست مانند شاه همواره بدین چون و چرا گوش بفرمان آمریکا باشد بلکه می خواست با اصطلاح استقلال داخلی داشته باشد ، خواهان دموکراسی بود منتها نه برای توده ها بلکه برای نیروهای مختلف درون طبقه حاکم ، این نه تنها با سیاست گارتز منافاتی نداشت بلکه آنرا ناپدید میکرد . در سیاست جدید آمریکا در رابطه با کشورهای تحت سلطه همانطور که اشاره رفت گارتز خواهان شکسته شدن دیکتاتوری و ترکست نیروهای مختلف طرفدار سپتم در قدرت حاکمه این کشورها بود . از طرف دیگر هیات حاکمه جدید ایران مخالف برقراری رابطه با آمریکا نبود منتها آنرا در سطحی محدود طلب میکرد ، بدین معنی که اولاً " در چهارچوب ایران خلاصه شود (یعنی آنها نمیخواستند مانند شاه زاندارم منطقه باشند) و در ثانی در سطحی باشد که موجب ظفمان توده ها نشود و بتدریج که قدرت حاکمه انسجام بیشتری می یابد و توده ها را مهار می کند این رابطه در زمینه های اقتصادی ، سیاسی و نظامی افزایش یابد .

حال ببینیم بعد از قیام و روی کار آمدن دولت جدید در ایران و در آمریکا چه گذشت و سیر وقایع چگونه پیش رفت .

ایران بعد از قیام :

در جزوه "تحلیلی ... " اشاره کردیم که پس از قیام و روی کار آمدن هیات حاکمه جدید "در حقیقت این رسالت به عهده دولت کنونی گذارده شده است که صدماتی را که توده ها بر امپریالیسم وارد نموده اند ترمیم نموده و جلوی حرکت توده ها را در پیشروی بسوی نابودی کامل این سلطه سد نمایند . برای انجام این رسالت دولت این اهداف را میبایست در مقابل خود قرار دهد و قرار هم داد .

۱- تثبیت سیاسی و ایجاد یک قدرت مرکزی متعجم برای مهار کردن توده ها و جلوگیری از هرج و مرج ایجاد شده بعد از قیام .

۲- ترمیم صدماتی که توده ها بر ماشین دولتی (نظامی و اداری) رژیم سابق وارد آورده بودند .

۳- بگردش در آوردن مجدد چرخهای اقتصادی کشور بر مبنای همان سرمایه داری وابسته سابق ، که البته این بدون برقراری ارشاد هرچه بیشتر با سرمایه های جهانی امپریالیسم بخصوص امپریالیسم آمریکا امکان پذیر نبوده و نیست .

هیات حاکمه جدید کوششهای بسیاری برای دستیابی به اهداف فوق انجام داد و برای سرانجام رسانیدن آنها از هیچ اقدامی فرو نگذاشت . منتها آنچه رسیدن باین اهداف را مانع میکند در درجه اول خواسته ها و انتظارات توده ها از قدرت حاکمه بود که آن را انشا گریها و فعالیتهای نیروهای مترقی و ضد امپریالیست شدید مینمود .

توده ها که تصور میکردند قیام را با پیروزی به انتها رسانیده اند و دولت حقیقی و منتخب خود را بر روی کار آورده اند ، پیروزندانه میدان را تسرک گفتند و بانتظار نشستند تا دولت جدید خواسته های آنها را از انقلاب برآورده

سازد. (۱) ولی قدرت حاکمه جدید سعی نمود با استفاده از اعتماد توده ها
مواقفیت خود را تحکیم نماید. به همین جهت رای گیری بر روی "جمهوری اسلامی"
را بغوریت در دستور کار خود قرار داد و توده ها نیز بی خبر از همه جا تنها
از روی اعتماد و بعنوان تنها آلترناتیو بدان رای مثبت دادند.

توده ها خیلی زود شروع کردند به فهمیدن اینکه اشتباه کردند. البته
بدون آنکه بدانند آلترناتیو صحیح چیست. توده ها حاضر نبودند و نیستند
قدیمی از خواسته های خود که ماهیت تضاد امپریالیستی داشته و در چهارچوب
انقلاب دمکراتیک نوین خلاصه میشود محب پیشنهاد و هر کجا برنامه های قدرت
حاکمه با منافع آنان در تضاد قرار میگرفت در مقابل آن میایستادند. مبارزات
کارگران بیکار اولین موج مبارزات توده ای بعد از قیام بود. دولت که از ارائه
راه حل اساسی برای بیکاری عاجز بود تنها با پرداخت وام بیکاری و بازگشایی
بعضی از بخشهای تولیدی و اضافه نمودن حداقل دستمزد از یک طرف و سرکوب
مبارزات کارگران بیکار از طرف دیگر توانست بطور موقت آنرا مهار نماید.
مبارزات حلقه ها بخصوص مبارزات قهرمانانه خلق دلیر کرد برای خودمختاری،
مبارزات دهقانان برای معادله زمینهای زمینداران بزرگ، مبارزات قهرمانانه
صیادان بندر انزلی و بسیاری مبارزات کوچک و بزرگ توده ای که در گوشه و
کنار کشور اتفاق میافتد همگی نشانه رشد سلب اعتماد توده ها از قدرت حاکمه
و اعتلای مجدد مبارزات توده ها میباشد.

بدین ترتیب عکس العمل توده ها در مقابل برنامه ها و اعمال قدرت حاکمه
برنامه های آن را که در جهت خلاف خواسته ها و منافع توده ها بود، با شکست
روبرو میساخت. ترمیم ماشین دولتی با اشکالات فراوان روبرو بود. بازسازی
ارتش با توجه به عکس العمل توده ها در مقابل آن از یکطرف و عدم پذیرش
سازمان و نظام سابق توسط رده های پائین پرسنل درون آن از طرف دیگر،
بکندی پیش میرفت. همچنین وابستگی کامل ارتش به آمریکا چه از نظر کادر
فرماندهی و چه از نظر جنگ اقرار، ترمیم ارتش را بدون افزایش ارتباطهای
مستقیم و غیر مستقیم با آمریکا غیرممکن مینمود، که البته این خود عکس العمل
شدید توده ها و رده های پائین ارتش را موجب میگشت. بازسازی سازمانهای

اداری ماشین دولتی نیز با اشکالات فراوان روبرو گشت که اساسی ترین آن عدم پذیرش چهارچوب سازمان و مدیران سابق توسط کادرهای پائین درون این سازمانها بود.

بگردش در آوردن چرخهای اقتصادی کشور نیز با اشکالات فراوان روبرو بود. اساس این اشکالات (۱) در عدم قبول کارگران برای کار در تحت شرایط سابق و (۲) عدم قبول سرمایه داران وابسته داخلی و شرکتهای خارجی برای بحرکت در آوردن سرمایه خود در تحت شرایط با امن موجود بود. سرمایه داران به علت عدم قدرت دولت در کنترل توده ها و "بمنظم" در آوردن جامعه و بخصوص اعدائهای بی در پی که تحت فشار توده ها انجام گرفت، به شرایط موجود و دولت اعتمادی نداشته و کوشش میکردند سرمایه های خود را بجای امن سر انتقال دهند و این دولت را علیرغم کوششهای بسیارش برای ایجاد ثبات سیاسی و جلب اعتماد سرمایه داران با اشکالات فراوانی روبرو میکرد.

در حقیقت عدم موفقیت دولت در هر یک از زمینه فوق تاثیر متقابل خود را بر روی دونای دیگر بجای میگذاشت. یعنی مثلا "عدم تثبیت سیاسی و عدم وجود یک قدرت مرکزی معتدل که قادر به کنترل و سرکوب توده ها باشد از یک طرف باعث کندی ترمیم ماشین دولتی و از طرف دیگر عدم امکان پیشبرد برنامه های اقتصادی را موجب میگردد و بی اعتمادی سرمایه داران وابسته داخلی و شرکتهای خارجی را افزایش میدهد که این خود موجب خوابیدن بیشتر چرخهای اقتصادی میشد. عدم موفقیت در ترمیم ماشین دولتی تثبیت سیاسی را غیر ممکن میساخت و بحرکت در نیامدن چرخهای اقتصادی بحران و بیگاری را تشدید مینمود و قدرت دولت را در تثبیت موقعیت سیاسی خود کاهش میداد. عدم موفقیت هیات حاکمه در اجرای برنامه های خود (۱) رشد سریع بی اعتمادی توده ها به قدرت حاکمه را باعث میکرد و (۲) تضادهای درونی هیات حاکمه را تشدید میکند.

۱- در فوق توضیح دادیم که بعد از قیام بیچن ماه، توده ها به قدرت حاکمه جدید اعتماد کامل داشتند و هرآنچه میگفت می پذیرفتند. همینطور توضیح دادیم که چگونه توده ها در تجربه روزمره خود بتدریج اعتماد خود را

از قدرت حاکمه از دست داده و می‌دهند. تبلور این حرکت و شتاب آن را بخوبی میتوان از میزان شرکت توده‌ها در رفراندوم، انتخابات مجلس خبرگان و انتخابات شورای شهر مشخص داد. قدرت حاکمه که با دعای خود از حمایت ۹۸ درصد مردم بهره‌مند بود، بعد از گذشت قریب چند ماه در انتخابات مجلس "خبرگان" با کمتر از نیمی از آن حمایت مواجه گشت. و در انتخابات شورای شهر علم‌نعم افزایش اعتقاد توده‌ها به تشکیل نورا چه بخاطر توصیه‌های مجاهد ضد امپریالیست، طالبانی، و چه بخاطر تبلیغات نیروهای مرفعی و چپ، استقبال مردم از این انتخابات آنچنان کم بود که عملاً آن را بانکت مواجه کرد. در مورد رفراندوم قانون اساسی قبل از جنجال تبلیغاتی جدید که هیات حاکمه برای انداخته است و با اصطلاح سرده‌دار مبارزه ضد امپریالیستی بر علیه آمریکا شده است، حتی خود دست اندرکاران هیات حاکمه پیش بینی میکردند که با احتمال زیاد با شکست روبرو خواهد شد (۲) (صباغیان در مصاحبه‌ای اعلام میکنند که احتمالاً "برای قانون اساسی رای کافی نخواهیم آورد و اگر اینطور شود همه چیز حتی جمهوری اسلامی هم از اول باید رای گیری شود). قدرت حاکمه کوششهای بسیار کرده و میکنند تا پروسه بریدن توده‌ها را کند نماید، از آنجمله تشدید تمایلات مذهبی توده‌ها و سوءاستفاده از آن برای قریب آنها را میتوان نام برد. برنامه‌هایی نظیر برگزاری نهار جمعه و راهپیمائی‌های مختلف از جمله روز قدس، امت و امام و غیره همه بدین خاطر برگزیده میشوند. هیات حاکمه می‌کوشد با برنامه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی همواره توده‌ها را سرگرم کند و اجازه ندهد به مسائل دیگر فکر کنند.

۲- از طرف دیگر شکست برنامه‌ها و عدم موفقیت در تثبیت هیات حاکمه و کنترل توده‌ها، موجب بروز و تشدید تضادها و اختلاف نظرات در درون هیات حاکمه میگردد. این اختلاف نظرات عمدتاً نه در اهداف قدرت حاکمه که در بالا برترسیم بلکه در چگونگی دستیابی به آنهاست. عدم موفقیت هیات حاکمه در جواب به مشکلاتی که با آن دست‌بگیربان بود، افراد، نیروها و بخشهای مختلف قدرت حاکمه را به ارائه نظرات متفاوت و گاه متضاد میکشاند و این موجب ششفت آرا و از هم گسیختگی نیروهای درون هیات حاکمه میگردد.

از آنجا که شرایط حساس جامعه این اجازه را نصیحت داد که اختلافات و مسائل دروسی دولت سم بوده حل گردد، این اختلافات علنی گردید، اعلام وجود بعد از قدرت، برخورد های خصمانه به رادیو و تلویزیون، انتقاد از سیاست گام به گام بازرگان، طرح مساله ناهمگون بودن دولت، انتقادات مکرر اعضاء مختلف هیات حاکمه از یکدیگر و ... بیانگر شدت یابی بحران در درون هیات حاکمه بود که از وجود بحران در کل جامعه نشأت می گرفت، قدرت حاکمه در کل کوششهای بسیاری برای تخفیف این تضادهای انجام داد، از آنجمله ترمیم های بی دربی کابینه، ادغام شورای انقلاب با کابینه، انحلال بعضی از کمیته ها و محدود کردن دامنه فعالیت بقیه و ... را می توان نام برد. اما همه اینها ناثمراتی بسیار اندک و زودگذر داشت و قدرت حاکمه روز بروز با ننگهای بیشتر، با اختلاف نظرات بیشتر و با هرج و مرج و خودسری های بیشتر در هیات حاکمه مواجه میگشت. بازرگان این اواخر بارها و بارها اعلام کرده بود که همه برنامه ها به بن بست رسیده و تضادهای درون هیات حاکمه به اوج خود رسیده است. به قسمتی از مصاحبه مطبوعاتی وی بعد از استعفا توجه کنید:

"... اول آبان در جلسه عادی شورای انقلاب وارد ساختم و گفتم اگر آقایان اعتراض دارند که ایران در بحرانی ترین وضع است و اگر قبول دارید باید بگویم که مملکت در حال بحران است و من بآنها هشدار دادم و اعلام عجز کردم که با این مخالفتها و مزاحمتها، رهروان امام به عوض کمک و مساعدت و یکرنگی هر دایم راه خودشان را میروند و مملکت به لبه پرتگاه رسیده است و بورت هم میشود و راه حل و چاره ندارد جز اینکه کار را بعهده کسانی بگذارند که الحمدلله امکانات دارند روزنامه دارند - وسائل دارند - دست و کمیته زیر فرمان دارند که کار را شایسته انجام بدهند..."

(نقل از اطلاعات ۱۷ آبان ۵۸)

حال ببینیم رابطه هیات حاکمه با آمریکا چگونه بود، دست اندر کاران قدرت بخوبی میدانستند که بدون رابطه اقتصادی، سیاسی و نظامی با آمریکا

قادر نخواهند بود موقعیت خود را تثبیت کنند و به همین جهت از ابتدا بر سببای
 توانقی که با نمایندگان کارتر بیان رسیده بودند، به روابط خود با آمریکا ادامه
 داده و آنرا روز بروز نیز افزایش دادند. جنس‌ساز روز پس از شام هنگامیکه
 نیروهای انقلابی به سفارت آمریکا حمله بردند، دادو فغان "رهبران" جنبش
 بلند شد که سفارت مکان "مقدسی" است و نباید بحریم آن تجاوز کرد و بخصوص
 که روابط ایران با آمریکا "حسنة" شده است، و سپس دار و دسته خود را بدرون
 سفارت فرستادند و با آتش گشودن به روی مبارزین، سولپوان جنایتکار معروف
 جنگ ویتنام را با سلام و صلوات آزاد نمودند. آنچه مانع گسترش روابط بین
 دو کشور میشد عکس العمل توده‌ها بود، با این وجود روابط اقتصادی و نظامی
 بتدریج گسترش یافت، علیرغم فشار شدید توده‌ها و نیروهای مترقی و ضد-
 امپریالیست قراردادهای اقتصادی و نظامی فسخ نشد و تنها آن بخش از قرار-
 دادها و خریدهای نظامی که در چهارچوب نقش زاندارمی ایران در منطقه بسته
 شده بود برای فسخ و با تغییراتی در آن بمذاکره گذارده شد. فروش نفت و خرید
 مواد غذایی، کالاهای مصرفی و قطعات یدکی همچنان ادامه پیدا کرد، و در-
 این اواخر قراردادهای جدیدی نیز برای خرید قطعات یدکی جنگ افزارهای
 ارتش بسته شد. روابط سیاسی نیز میرفت تا بتدریج بحالت عادی خود باز
 گردد. بدین ترتیب کام به کام هیات حاکمه جدید به آمریکا نزدیکتر میشد و
 روابطش روز بروز "حسنة" تر میگردد. حال سؤالی را که باید پاسخ گفت این
 است که چگونه روابط هیات حاکمه ایران با آمریکا تیره و تاریکست،
 آیا ناگهان به امام وحی شد که آمریکا شیطان بزرگ است و باید با آن مبارزه
 کرد؟ آیا بقول برخی نیروهای سیاسی رگ "ضد امپریالیستی" خرده بورژوازی
 بود که ناگهان گرفت؟ راستی چه شد که همه اوپاسان و عربده کشان دیروز که
 به صف نظاهرات نیروهای سرفی حمله میکردند، جلسات مخترانی آنها را برهم
 میزدند، محل تجمع کارگران را برهم میریختند، به مراکز سازمانهای سیاسی و
 دانشجویی حمله میکردند، در خیابان قهه میکشیدند و نعره میزدند، یک شبه
 "ضد امپریالیست" شدند؟ چگونه شد که "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی"
 "حزب جمهوری اسلامی" این سازمانهای فالانز پرور و "مدا و سبای آقایی

قضب زاده" این ابزار سرکوب تبلیغاتی توده ها و نیروهای مترقی همه و همه ناگهان "ضد امپریالیست" شدند؟ برای پاسخ به این سئوالات ابتدا باید بفهمیم بعد از قیام در آمریکا چه گذشته است .

آمریکا بعد از قیام بهمن ماه در ایران :

ما در "ضمیمه" دو جناح موجود در هیئت حاکمه آمریکا ، اختلافات و نقطه نظرات آنها و موضعشان را در رابطه با وقایع ایران قبل از قیام بر شمرده ایم . به خواننده توصیه میکنیم قبل از مطالعه این قسمت ، ابتدا ضمیمه را مطالعه نمایند . در آنجا توضیح داده ایم که چگونه دمکراتها و جمهوریخواهان بر روی سیاست " حقوق بشر " کارتر که عمدتاً بیانیگر نظرات دمکراتها بود به توافق میرسند ، ولی در جریان عمل با آن مخالفت میپرانند . در رابطه با ایران ، شاه مسأله گریزی میشود . دمکراتها خواهان رفتن شاه و سازش با خمینی میگردند . در حالی که جمهوریخواهان روی ملتن شاه اصرار دارند و پیشنهاد اقدام نظامی میکنند . در جریان حوادث و وقایع نظر دمکراتها غالب می شود ، سازش صورت میگیرد و قائله میخوابد .

بدین ترتیب دمکراتها بالاخره نشان میدهند که سیاست آنها درست بوده و توانسته اند قائله را از راه سیاست فبصنه دهند ، در حالی که جمهوریخواهان تبلیغ میکردند ، که مسأله تمام نشده ، در ایران هرج و مرج است و منافع آمریکا در خطر . ادامه بحران و لاینحل شدن بسیاری از مسائل داخلی و خارجی تضادهای دو جناح هیئت حاکمه امپریالیسم آمریکا را تشدید میکند . پیاده شدن سیاستهای کارتر کمپانی های نفتی و نظامی را دچار خضرات بسیاری می نماید . بطوریکه جمهوریخواهان ادامه سیاستهای کارتر را بصلاح خود نمی بینند و بدینجهت مصمم میشوند هرچه زودتر قدرت از دست رفته را باز یابند .

در زمینه اقتصادی و مسائل داخلی جمهوریخواهان مطرح میسازند که سیاست دمکراتها موجب تضعیف موقعیت آمریکا در سطح جهان شده و با از دست رفتن مهره هایی چون شاه ، آمریکا با کمبود نفت مواجه شده است و افزایش

قیمتها و رشد بحران ملول همین سیاستهای نخلط آقای کارتر است. همچنین همزمان با تغییر رژیم ایران، کمپانیهای نفتی، قیمت محصولات نفتی از جمله بنزین را بطرز سرسام آوری بالا برده و کمبود مصنوعی این محصولات را در داخل ایجاد کردند تا باین ترتیب افکار عمومی مردم آمریکا را بر علیه کارتر بسیج نمایند.

در مقابل کارتر که توانسته بود تا حدودی تورم اقتصادی را در آمریکا کاهش دهد، کمپانیهای نفتی را شدیداً مورد حمله قرار میداد و مطرح میکرد که این کمپانیهای بین المللی هیچگونه حد و مرزی نمی شناسند و گردش دلار را به خطر انداخته اند. کارتر این انحصارات بین المللی را متهم میکرد که از عوامل ایجاد کننده بحران هستند و با افزایش قیمت محصولات نفتی کمبود اقتصاد آمریکا را شکانده اند. در حالیکه خود سودهای سرشاری بحیب زدافانده و تازه هیچگونه مالیاتی هم نپرداخته اند. کارتر معتقد بود برای علاج بحران باید اولاً قیمت نفت را در کنترل دولت درآورد و در ثانی بر درآمد کمپانیهای نفتی مالیات بست.

با بالا گرفتن مشاجرات بین دو جناح، اکزان (EXXON) یکی از بزرگترین کمپانی های نفتی برای فشار گذاردن روی کارتر اعلام کرد که اگر وضع بهمین منوال ادامه پیدا کند، ما حاضر به فروش نفت به آمریکا نیستیم. و پس از آن هر چند بعلت افکار عمومی مجبور میشود جایگاههای پمپ بنزین خود را بازنگهدارد ولی در آنها بنزینی پیدا نمیشد.

در رابطه با ایران، جمهوریخواهان تبلیغ میکردند که دولت ایران تثبیت نشده و منافع آمریکا در خطر است، بدین جهت آمریکا نباید به ایران کمکهای اقتصادی و نظامی بکند، زیرا معلوم نیست که ایران بکجا می رود و این کمک ها در خدمت چه کسی قرار خواهد گرفت، آنها هرگونه کمک آمریکا را منوط به روی کار آمدن یک دولت تثبیت شده طرفدار آمریکا میدانند و معتقدند تا زمانی که چنین دولت تثبیت شده ای روی کار نیامده هرگونه کمک به قدرت حاکمه جدید خطاست. آنها خمینی را یک آدم دیوانه میدانند که ایران را بسوی ناسودی خواهد برد و باعث میشود که نیروهای چپ رشد کنند.

در مقابل کارتر تبلیغ میکند که ایران چندین هزار سال سابقه کنورداری دارد و میتوانند روی پای خود بایستند ، هم ضد کمونیست است و هم روابطش با آمریکا "حسنة" است که در آینده بهتر نیز خواهد شد . برخلاف جمهوریخواهان دموکراتها معتقدند که باید بدولت جدید تا آنجا که ممکنست کمک کرد تا خود را مستحکم نماید .

شکست ساموزا در نیکاراگوئه ، رشد جنبه "میهن پرستان و تشدید مبارزه در زمینهای و رشد مبارزات توده ای در کره جنوبی ، بلوی و بسیاری دیگر از کشورهای تحت سلطه از یکسو و افزایش سرمایه آور قیمت نفت که خود موجب بالا رفتن قیمت بسیاری از کالاهای دیگر میشود از سوی دیگر ، موقعیت مناسبی را بدست جناح نیکسون و کمینجر میداد تا سیاست کارتر را شکست خورده اعلام نمایند . بدین ترتیب با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری ، جمهوریخواهان بتدریج با گرفته و مبارزات خود را بر علیه دموکراتها گسترش میدهند . جمهوریخواهان با داشتن اکثریت در پارلمان از یکطرف عملرغم کوشش های فراوان کارتر اجازه تصویب قانون انرژی را به او نداده و از طرف دیگر بر علیه اعدام های بی دردی در ایران قطعنامه ای را به اینکار جاوینس به تصویب سنای آمریکا میرسانند . بدین ترتیب "اعدام های مکرر عناصر وابسته به رژیم شاه ، بخصوص اعدام هویدا ، القانیان و خرم ، ، ناگهان صدای اعتراض شدید جناحهایی از دستگاه حاکمه آمریکا را بلند میکند . بدنیال آن صدای اعتراض توده ها (در ایران) به قطعنامه جاوینس در سنای آمریکا به هوا بلند میشود و دکتر بزدی از در توضیح برمیاید و میگوید که جناحهایی در پارلمان آمریکا هستند که اعتراض کرده اند ، والا دولت آمریکا (بعضی جناح کارتر) با دولت ایران دوست است " (منقل از جزوه تحلیلی ، ، ،) .

با رشد تدریجی جمهوریخواهان ، دموکراتها زیر فشار بیشتری قرار گرفته و سیاست هیات حاکمه در مجموع به طرف نظرات جمهوریخواهان جهت بگیرد . یکی از تملورات این فشار شدید جمهوریخواهان بر کابینه کارتر جنجالی بود که بر سر دبدار اندرویانگ نماینده آمریکا در سازمان ملل بانمانده سازمان آزادبخش فلسطین برای انقاد (۲) . جمهوریخواهان که هرگونه مذاکره

با سازمان آزادیبخش را بضرر اسرائیل میدانستند بشدت به اندرویانسگ و کابینه کارتر اعتراف کردند ، و از طریق کنکره آنجمن هیات دولت را زیر فشار قرار دادند که بانک مجبور به استعفا شد و کارتر مطرح کرد که به بانک در رابطه با مذاکره با نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین هیچگونه توصیه ای نگردانست (زمانی کسینجر ، بانک را متهم کرده بود که وقتی صحبت میکنند نمی فهمند درباره چه چیزی سخن میگوید) .

عکس العمل هیات حاکمه ایران نیز در برخورد ما این مشاجرات قابل ذکر است . هیات حاکمه ایران که طرفدار سیاستهای آقای کارتر است به دفاع از آقای بانک برخاسته و ناگهان مبارزات "ضد صهیونیستی" اش کل میکند . و تا آنجا پیش میرود که از یکسو آقای بانک را مردی مبارز و آزاد بخواد معرفی کرده و به منظور تحلیل از مبارزات "ضد صهیونیستی" اش او را به ایران دعوت میکند و از سوی دیگر "روز قدس" را علم میکند تا از احساسات و مواضع ضد صهیونیستی توده ها منفع مقاصد خویش بهره گیرد (ما این مطلب را در جزوه "تحلیلی ... " نیز مطرح کرده ایم) .

سمت گیری سیاست آمریکا در جهت نظرات جمهوریخواهان و طرفداران ندریجی سیاست "حقوق بشر" در سه کودنای دست راستی که در چند ماه گذشته پشت سر هم اتفاق افتاد . نیز بخوبی قابل رویت بود . وقایع و جریاناتی که قبل و در جریان این کودتاها بوقوع پیوست و بیانگر کشمکش ها و اختلاف نظرات دو جناح درون هیئت حاکمه آمریکا و پیروزی جمهوریخواهان بر دمکراتها بود نیز قابل ملاحظه است که فعلا "ما از آنها میگذریم و در فرصتی دیگر در صورت لزوم بدانها اشاره خواهیم کرد .

حال ببینیم آغاز شدت گیری مجدد مبارزات جناحهای درون هیئت حاکمه آمریکا و تاثیر آن در گرایش ندریجی سیاست خارجی آمریکا بسوی نظرات جمهوریخواهان اثرات خود را در روابط بین ایران و آمریکا چگونه متبلور ساخت .

آغاز تغییر سیاست آمریکا در برخورد به ایران و عکس العمل هیات حاکمه
ایران در مقابل آن:

در قسمتهای قبل اشاره کردیم که جناح کسینجر و تیمسون معتقد بودند که هرج و مرج در ایران همچنان ادامه دارد و رژیم جدید رژیم قابل اعتمادی نیست و قبل از هرگونه کمک آمریکا به ایران باید ابتدا دولتی تثبیت شده بر روی کار بیاید. شکست برنامه های هیئت حاکمه ایران که در قسمت اول از آن بنفصیل سخن گفتیم و تاثیر آن در رشد عدم اعتماد و تشدید مبارزات توده های از یکطرف و شدت گیری تضادهای درون هیئت حاکمه ایران از طرف دیگر، برنده ای بدست جمهورخواهان داد تا ادعا کنند که سیاستهای کارتر حسی در ایران نیز با شکست مواجه شده است و نظر آنها در این مورد "کاملاً سائب" بوده است. آنها کمکهای اقتصادی و نظامی رئیس جمهور را به دولت ایران سرزد میسرند و ادعا می کردند که کارتر با این سیاستها بیش نه تنها ایران را به هرج و مرج کشانده بلکه تمام منطقه خلیج فارس را تهدید "بخطر انداخته است. و بدین ترتیب هیات دولت را مجبور میکنند تا به اقدامات قاطع تری در رابطه با ایران و خلیج فارس دست زنند. آنها همچنین این تز کارتر که "خلیج فارس زاندارم نمیخواهد" را رد کرده و معتقد هستند که باید "امنیت منطقه نامبر گردد". اولین تبلورات محلی این نظرات در اوائل مهرماه مشهود میگردد. آمریکا کوشش میکند با مشارکت کشورهای عربی بخصوص سلطان قابوس پیک پیمان نظامی بمنظور حفظ منطقه خلیج فارس منعقد نماید. روزنامه کیهان ۱۶ مهرماه ۵۸ از قول پراودا مینویسد:

"این او آخر تلاش زیادی برای سرهم بندی یک پیمان نظامی جدید در منطقه خلیج فارس آغاز شده. این دفعه عمان مینکر این سرهم بندی شده است ولی ابتکار عمان صورت ظاهری دارد. بگفته روزنامه الجمهوریه چاپ عراق اندیشه تشکیل یک پیمان نظامی با شرکت ایالات متحده آمریکا، انگلستان، آلمان غربی و کشورهای خلیج فارس از

سوی دولت آمریکا به سلطان قابوس تحویل شد .
 . . . امپریالیسم با دست زدن به مانورهای تازه ای تلاش
 میکند مواضع خود را در خاور نزدیک و میانه پس از شکست
 رژیم شاه در ایران و منلاشی شدن پیمان سنتو تقویت بخشد
 بهمین منظور سپاه واگنش سریع آمریکا و ناوگان جدید
 امریکائی در اقیانوس هند تشکیل میشود .
 واشنگتن با تسریع در تدارکات نظامی به یافتن دست آویزی
 برای دخالت عملی در امور کشورهای خلیج فارس پرداخته
 است ، ابتکار عمان فقط حلقه ای از زنجیر این تشتمات است ،
 و بدنیال آن قابوس اعلام میکند که عمان خود را موظف به حفظ امنیت
 تنگه هرمز میداند . . . عکس العمل ایران در این مورد سرهم بندی کردن قوری یک
 مانور دریائی بود ، نایدین ترتیب به تقویت نظر دموکراتها برخاسته و نشان
 دهد که نظر جمهوریخواهان در مورد ایران درست نیست و هیئت حاکمه ایران
 از ثبات لازم برخوردار است و در چهارچوب توافقاتی که با نمایندگان آقای
 کارتر شده است یعنی محدود کردن فعالیت هیئت حاکمه ایران در محدوده
 مرزهای ایران و عدم قبول نقش ژاندارمی همچنان حاضر به داشتن روابط
 "خسنه" با آمریکا میباشد . باین سخنان درباردار مدنی "آینده آینده" انقلاب
 ایران " فرمانده نیروی دریائی و استاندار خوزستان در رابطه با مانور دریائی
 ایران توجه کنید که حاوی مطالب زیادی است :

" . . . ما ضمن ارزیابی قدرت خود به بسیاری از کشورها
 قیماندیم در خلیج فارس و آنجا که مربوط به ماست تشکیلات
 ند افقی ایران بعنوان باسدار ملت ایران آن نیرووتوانائی
 را دارد که وظائف خود را در حفظ امنیت مرزهای کشور
 ایفا کند . نیروی دریائی ایران امروز از هر لحاظ آماداست
 و این مانور ، آزمایستی بود برای خودمان و همچنین کسانی که
ما را می پابند تا دریابند که در چه وضعی هستیم :

به ما چه که زاندارم خلیج فارس باشیم ، ما زاندارم ملت
ایران هستیم و از نخستین لحظه ای که انقلاب اسلامی مردم
ایران به پیروزی رسید با "زاندارمی خلیج فارس" و داع گنیم ،
شمسار مدنی سپس در پاسخ پرسشی بهرامون لغو قراردادهای نظامی و
"عدم وابستگی" میگوید :

"اغلب کشورهای جهان از لحاظ تکنیک ، فن ، اقتصاد و
سیاست بیهم وابسته اند ، از این رو تمییز فکر کرد که در
پهندهت گیتی کسی میتواند جدا از دیگران زندگی کند ،
بنظر من اصل عدم وابستگی بالکل باطل است ، اما مسئله
این است که وابستگی باید معقول باشد . . . مطمئن باشید
اگر بخواهید این وابستگی را نداشته باشید از دریای پسترنه
عقب خواهید ماند . . ." (نقل از اطلاعات سه شنبه ۱۵ مهر
۵۸) (تاکیدها از ماست)

دومین دلیل تغییر سیاست آمریکا در عدم قبول لغو قرار داد ۲۱ میلیارد
دلاری خرید اسلحه که در چهارچوب سیاست نقش زاندارمی شاه در خلیج بسته
شده بود از یکطرف (فعلا " کارتر اظهار تمایل کرده بود که این قرارداد لغو
شود) ، و عدم فروش لوازم بستگی ابزار جنگی (که بخصوص با توجه به شدت
گیری مبارزات قهرمانانه خلق دلیر کرد برای رژیم پساار حیاتی گشته است)
بدون گرفتن تضمین های بیشتر در حفظ منافع آمریکا و دخالت مستقیم آمریکا
بمنظور تثبیت هر چه سریعتر دولت از طرف دیگر مشاهده میگردد ، در همین
اثناء آقای یزدی وزیر امور خارجه به آمریکا میروود و با مایروس ونس به مذاکره
می نشیند . آقای ونس سیاستهای جدید آمریکا را "علمرغم میل باطنی خود"
برای یزدی تشریح میکند و مطرح میکند که آمریکا "تجدیدا" نگران وضع ایران
است و رژیم ایران باید هرچه سریعتر کنترل اوضاع در ایران را بطور کامل
بدرست گیرد ، یزدی که برخورد جدید آمریکا او را "تجدیدا" مضطرب کرده
است در بازگشت خود به ایران ، در پاریس به خبرنگاران میگوید :

" . . . بنظر وی تا دو ماه دیگر یک کابینه جدید در ایران

تشکیل خواهد شد . . . ما امیدوار هستیم که رفرا ندوم مربوط به قانون اساسی جدید و انتخابات رئیس جمهوری تا دو ماه دیگر به پایان برسد . . . وزیر خارجه ایران روابط کشورش را با آمریکا فاقد حرارت خواند و گفت برای عادی کردن روابط ایران با آمریکا مشکلاتی وجود دارد " . (به نقل از اطلاعات سه شنبه ۱۷ مهرماه ۵۸)

دکتر یزدی این مشکلات را در مصاحبه مطبوعاتی اش در تهران بیشتر

می شکافد :

" . . . مشکل ما با آمریکا این است که قرارداد خرید ۳۱ میلیارد دلار اسلحه با آمریکا بسته شده است . . . لغو یکجانبه این قراردادها منفع امریکاست . صحبت از میلیاردها دلار است علاوه بر آن اگر این قراردادها را لغو کنیم باید مطالبی هم برای هزینه لغو آنها پرداخت کنیم . . . در مورد سلاحها و تجهیزاتی که قبلا "از آمریکا خریده ایم باید آمریکا بدون فید و شرط لوازم یدکی آنها را بماند بفروشد و آمریکا برای فروش این لوازم یدکی فید و شرط فائل است اینها نوع اختلافاتی است که ما با آمریکا داریم و باید برای حل آنها به مذاکره بنشینیم " .

(به نقل از اطلاعات ۱۹ مهرماه ۵۸) (تاکید از ماست)

در همین اثنا جمهوریخواهان برای اینکه جناح دیگر را زیر فشار بیشتری قرار دهند ، شاه را بدعوت راکفلر و کسینجر به آمریکا میآوردند تا از او بعنوان وسیله ای در خدمت تبلیقات بنفع خویش استفاده کنند .

دولت ایران در این رابطه مدتی سکوت میکند زیرا هنوز سیاست خود را در رابطه با برخورد های جدید آمریکا روشن نکرده است . یزدی کابینه ، شورای انقلاب و حتی شخص امام خمینی را در جریان مذاکرات خویش قرار میدهد (۵) . همه اعضا و نیروهای درون هیئت حاکمه در دو چیز منطبق القول بودند ؛ (۱) هر چه رود تر میباشد حاکمینی یک پارچه و تشبیه شده بوجود آورد و (۲) دولت آمریکا نباید در مسائل داخلی هیات حاکمه ایران دخالت مستقیم نماید و باید به نیروهای درون حاکمیت اجازه دهد تا خودشان تکلیف یکدیگر را روشن کنند (۶) .

در چگونگی برخورد به سیاست جدید آمریکا دو نظر در درون هیات حاکمه

ایران متبلور میگردد ، یک نظر پیشنهاد مذاکره جدی تر با مقامات امریکائی برای رسیدن بیک توافق مناسب را میداد و نظر دیگر با مذاکره به اینصورت موافق نبود و معتقد بود بیابست قبل از مذاکره با بسیج توده ها و فشار افکار عمومی شرایط را بنفع خویش تغییر داد ، طرفداران نظر اول کسانی چون نهضت آزادی ، بازگان یزدی و احتمالاً "چمران و مدافعین نظردوم کسانی چون سرمداران "حزب جمهوری اسلامی" ، "سازمان انقلاب اسلامی" و قطب زاده بودند . پس از مذاکراتی چند نظر اول غالب میشود و قرار براین میشود که عضو حساس کابینه ، یعنی نخست وزیر ، وزیر امور خارجه ، و وزیر دفاع به ملاقات مقامات امریکائی بروند . با این وجود نظردوم که مطلوب گشته بود بهرجهت دست به اقداماتی از قبیل تبلیغ بر علیه امریکا ، دعوت به راهبیمائی تحت این عنوان که جوا آمریکا شاه راه کشور خود را داده است و بخش برنامه های ضد امریکائی از رادیو و تلویزیون از جمله فیلم " قلبها و مغزها " میزند ، از آنطرف برزنسکی یکی از تکوینسین های جمهوری خواهان برای مذاکره حاضر میشود . راهبیمائی حزب جمهوری اسلامی که قرار بود برای اعتراض به رفتن شاه به امریکا تاحلوی سفارت امریکا ادامه پیدا کند ، بخاطر اینکه میباید مذاکرات تاثیرات نامطلوب گذارد در میانه راه در میدان شوش متوقف میشود . اما نتیجه مذاکرات روشن بود آقای برزنسکی بطور قاطع و روشن نظرات جدید دولت امریکا را بعرض وزیرای ایران میرساند . برزنسکی مطرح میکند که دولت امریکا شديداً "نگران اوضاع در ایران است و میخواهد هرچه زودتر بک دولت قدرتمند که بتواند منافع امریکا را در ایران حفظ نماید بوجود آید . و ادامه کفکهای امریکا به ایران منوط به این است که امریکا بطور دقیقتر در جریان مسائل ایران قرار گیرد .

بدین ترتیب مذاکرات نتیجه ای بدار نمی آورد . با شکست مذاکرات مدافعین نظر دوم درون هیات حاکمه فعال تر میشوند و موضع برتر را در حاکمیت بدست میآورند . بازگان و یزدی از اعضای اصلی نظر اول هدف حملات حزب جمهوری اسلامی ، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ، راديو تلویزیون و سایر

مخالفین این نظر قرار میگیرند. حزب جمهوری اسلامی به ملاقات بازرگان با برژنسکی اعتراض میکنند و امام ادعا میکند که از این ملاقات خبر نداشته است. در حالی که بازرگان در جواب میگوید:

" این را آقای یزدی میدانست و من از ایشان خواش کردم که شب قبل خدمت امام برسیم مطالب مختلف و از جمله روابط ما با آمریکا چگونه باشد و یا چگونه خوب است. و ایشان چه فرمایشی دارد. این صحبت هایی است که کرده اند ...

... من به نکتر یزدی تاکید کردم که از حضور امام بیبرسند که روابط ما با آمریکا باید بر چه محوری باشد و ایشان چه فرمایشی دارند پهبیچوجه ایشان (امام) نگفتند که با برژنسکی

ملاقات نکن ... "

بهشتی ادعا میکند که بازرگان و یزدی سر خود با برژنسکی ملاقت کرده اند و " چه بسا میان موضع گیری برادرمان نکتر یزدی و شورای انقلاب اختلاف نظر هایی باشد ". یزدی روز بعد در جواب به بهشتی اعلام میکند که در تمام مدتی که وی پست وزارت امور خارجه را داشته است کلیه فعالیت های این وزارت خانه هماهنگ با تصمیمات شورای انقلاب انجام میشده و کلیه مشکلات و سیاست های وزارت امور خارجه با اطلاع شورای انقلاب میرسیده و مورد تایید شورا قرار میگرفته است. در حقیقت تناقض موجود بین گفته بهشتی و یزدی از اینجا ناشی شده است که بهشتی خود را معادل شورای انقلاب گرفته است. درست است بهشتی اختلافاتی با یزدی در رابطه با سیاستهای خارجی داشته است ولی نظر بهشتی در مجموع هیلت حاکمه در موضع برتر نبوده است. در نتیجه علیرغم برخی مخالفتهای آقای بهشتی و هم نظرانش. کل شورای انقلاب با سیاستهای اتخاذ شده در وزارت خارجه موافق بوده است اما حالا جریان بعکس شده است. نظرت آقای بهشتی در موضع غالب است و آقای بهشتی نقشی بسوار فال و تعیین کننده در هیلت حاکمه که در شورای انقلاب متمرکز

شده است ، بازی میکند .

در امتحانست که ناگهان صدای اعتراض هیات حاکمه بلند میشود . فرار داد ۱۹۵۹ سرعت لغو میشود تا بخیال خود بدین وسیله امکان مداخله مستقیم آمریکا در امور داخلی آنها را بطور قانونی مانع گردد . (البته برای اینکه سوئمنقاهی پیش نیاید همزمان با آن دو بند از قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی را نیز فسخ میکنند) . تبلیغات وسیعی در اعتراض به رخن شاه به آمریکا آغاز میگردد و بدینمال آن سفارت آمریکا به اشغال دانشجویان پیروخط امام " (۷) با همکاری پاسداران و با حمایت حزب جمهوری اسلامی ، سازمان انقلاب اسلامی ، حوزه علمیه قم ، و صدا و سیما ی آقای قطب زاده در میآید . آمریکا " شیطان بزرگ " میشود ، مداخله گر میشود و مبارزات ضد امپریالیستی نیروهای درون هیات حاکمه گل میکند . همانها که با سرکوب و حسیانه خلفها بخصوص خلق کرد ، فجایعی همچون دهکده قارنا را مرتکب گشته اند ، همانها که صیادان بندر انزلی را بگلوله بسته اند ، همانها که تظاهرات آرام کارگران بیکار را به خاک و خون کشیدند ، و همانها که به راهپیمایی نیروهای مرفعی بر علیه امپریالیسم آمریکا بورش بردند و راه پیمان را با سنگ و چوب مورد ضرب و شتم فرار دادند ، ناگهان ضد امپریالیست میشوند و اکثریت نیروهای مدعی مارکسیست - لنینیست را انگشت بدهان و حیران برجای میگذارند . سفارت آمریکا که با دهر روز کمیته مخصوص بخود را داشت و از طریق آن به بیکسردو دستگیری نیروهای مرفعی و انقلابی سپرداخط و هیات حاکمه هم صدایش در نمیآید (تنها زمانی که با افتاکریبای نیروهای ضد امپریالیست حسابی افتضاح آن بالا گرفت ، بی سر و صدا آنرا متحل کردند) ناگهان یک شبه لانه جاسوسی میشود ، کمیت که نداند سفارت آمریکا همیشه لانه جاسوسی و مرکز کنترل امور ایران توسط دولت آمریکا بوده است . این را هیئت حاکمه نیز بخوبی میدانست و میدانند منتها تا زمانی که جاسوسان بومی و غیر بومی آن دست به تعقیب و بیکرد انقلابیون میزدند از نظر حاکمیت اشکالی ندانست ولی هنگامیکه آنها پایشان را فراتر میگذارند و شروع به دخالت در امور داخلی خود هیات حاکمه نیز میکنند آنوقت دیگر برای حاکمیت غیر قابل تحمل میشود .

با شدت گه‌ری تبلیغات و سیم ضد آمریکائی توده ما که از روحیه عالی مبارزه جویانه برخوردارند قول مبارزه بر علیه امپریالیسم آمریکا (بدون آنکه شناخت عمیقی از امپریالیسم و چگونگی عملکرد آن در ایران داشته باشند) تحت رهبری حاکمیت بسیج میشوند . گامینه دولت بخصوص بازرگان و پردی که تحت فشار مبارزات شدید توده ای از یکطرف و تبلیغات حزب جمهوری اسلامی و رادیو و تلویزیون از طرف دیگر قرار گرفته اند مجبور به استعفا میشوند . نظر اول درون هیئت حاکمه با این سیاست موافق نبود و مثلا " آقای یزدی معتقد بود که :

" انقلاب ما بر اساس ارزشها و معیارهاست . ما برای یکسلسله ارزشها و معیارها می‌جنگیم . . . ما سعی کردیم این معیارها را در عمل پیاده کنیم ، نه در قالب حرفها و نوشته ها . در باره ما بسیار حرفها گفته و نوشته اند . اینها مهم نیست ، مهم اینست که اجازه ندهیم ارزشهای انقلابمان را در معبد عوام فریبی - ربا - تزویر و جاه طلبی قربانی کنند . اجازه برای یک انقلاب زمانی خواهد بود که عوام فریبی بر آن حکومت کند ."

(بنقل از اطلاعات ۲۳ آبان ۵۸)

برای مقابله با نظرات جدید آمریکا ، و مجبور کردن دولت آمریکا به قبول همان چارچوب سابق در روابط بین دو کشور ، هیات حاکمه ایران در مجموع سیاست زیر را انتخاب میکند .

۱- تحت الشعاع قرار دادن تضادهای درونی هیات حاکمه در مقابله با تضاد تاکتیکی ایجاد شده در برابر آمریکا .

بمنظور از بین بردن تعدد مراکز قدرت و بوجود آوردن یک مرکز تصمیم گیری که همه نیروهای هیات حاکمه کم و بیش در آن نقش داشته باشند . گامینه استعفا میدهد و شورای انقلاب با تصمیم خود بصورت مرکز واحد تصمیم گیری هیات حاکمه در می‌آید ، با این سیاست آنها میخواهند از یکطرف به آمریکا اجازه ندهند که از اختلاف نظرات بین آنها بهره برداری کند و از طرف دیگر با حل مسائل خود در درون شورای انقلاب و ارائه یک نظر واحد در سطح

جامعه توقعیت خود را تثبیت نموده و باشفنگی موجود در درون هیات حاکمه جامعه دهند. بد نیست در این رابطه به این دو نقل قول توجه شود.

دکتر بهشتی: "... هرچه زودتر با تصمیمات مقتضی امکان مشارکت نیروهای انقلابی (بخوانند نیروهای درون هیات حاکمه) در دستبرد برنامه های عمومی کشور فراهم مسعود و از این طریق امیدواریم نیروهای انقلابی را که دلسرد شده بودند با دلجویی لازم در امور کشور بکار گیریم."

(به نقل از اطلاعات ۱۷ آبان ۵۸)

سید حسین خمینی:

"... اگر در ترکیب شورای انقلاب هماهنگی بیشتری پیدا شود و ترمیم شورای انقلاب گسترده باشد خوبست. این فرصت خوبی است تا کلیه نیروها از جناحهای مختلف هماهنگی و فعالیت کنند."

(به نقل از اطلاعات ۱۹ آبان ۵۸)

۲- مسیح نموده ها بمنظور فشار گذاردن بر روی آمریکا از یکطرف و فریب نموده ها برای جلب اعتماد مجدد آنها از طرف دیگر.

محور اصلی این برنامه را اشغال سفارت آمریکا و محمل آن را خواست استرداد شاه از آمریکا تشکیل میداد.

آقای بنی صدر دو روز بعد از اشغال سفارت در روزنامه "انقلاب اسلامی" به روشنی هدف از اشغال سفارت و مسائل پشت پرده در رابطه با آن را بیان میدارد. در سر مقاله "روزنامه انقلاب اسلامی ۱۵ آبان میخوانیم: "منگوبند انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نزدیک است و اگر اعتماد و حمایت دستگاه اداری دموکراتها در جهان بعضی از حد بائین بناید، جناح افراطی جمهوریخواه به قدرت خواهد رسید و داستان دوره مصدق تکرار خواهد شد. شاید ابعادی رژیم سابق با زمینه سازی به خیال برداری نیز پرداخته اند که "مسئله ایران" از نو تأثیرات لازم را در تحول افکار عمومی آمریکا میگذارد و دستگاه اداری - جدید از راه جبر و خشونت وضع را در ایران بسود آنان تغییر خواهد داد."

سرپرست جدید وزارت امور خارجه چقدر روشن و صريح صحبت مي‌کند بطوریکه
جای هیچگونه توضیحی را باقی نمیگذارد! ایشان از طرفداران پرو و پا فرص
آقای کارتر میباشد و پشت از جمهوريخواهان "منفرند". در ادامه
می‌خوانیم:

"... اشغال سفارت آمریکا، عطی غیر از عمل یک گروه
کوچک برای مقصد معینی است، این عمل اعتراض تمامی یک
ملت است، شانناز نیست، اعتراض است، اعتراض به سیاست
ویرانگری که طی سی سال در ایران عمل کرده است و هنوز
نمیگذارند مردم ما خود بر سرنوشت خویش حاکم شوند،
به دولت ما بود که پشتهاد عینی بر انتشار اسناد سلطه
همه جانبه آمریکا بر ایران را میپذیرفت و این اسناد را در
چند مجلد برای اطلاع افکار عمومی جهان و آمریکا منتشر
میگردد. چند بار خبرنگاران خارجی مراجعه کردند که آماده
انتشار این اسناد هستند، اما تا امروز بر ما معلوم نیست آیا
اقدامی در این باره شده است یا خیر؟ اگر حالا هم این اقدام
صورت بگیرد، نه تنها اقدام شجاعانه دانشجویان موجب
تقویت جناح راست و فاشیستهای بین المللی نمیشود بلکه
بمکس با احتمال زیاد موجب تقویت جناح آزادیخواه و مترقی
میگردد"

آقای بنی صدر چه میگوید؟ او مطرح میازد که "اشغال سفارت در
اعتراض به سیاست ویرانگری" است، کدام سیاست؟ روشن است، بر نامه
جمهوریخواهان که "جناح راست و فاشیستهای بین المللی" است و "دولت
مولف بوده و هست که آنرا افشا کند". چرا؟ نه برای افشای امپریالیسم
جهانخواه آمریکا، نه برای افزایش آگاهی نوده های محروم بلکه برای اینکه
"موجب تقویت جناح آزادیخواه و مترقی" آمریکا گردد. "اقدام شجاعانه"
دانشجویان نیز میبایست در خدمت همین هدف قرار گیرد. آقای بنی صدر
سیاستمدار زبردستی است. او بخوبی میدانند که نباید همه هیأت حاکمه آمریکا

را مورد حمله قرار داد بلکه تنها میبایست کاری کرد که "جناح راست و فاشیست های بین المللی" تضعیف شوند و "جناح آزادپخواه و مترقی" تقویت . . . هیات حاکمه برای آنکه همه چیز را تحت الشعاع برنامه خود قرار دهد و قبل از هر چیز از یکطرف خود را تثبیت نماید و از طرف دیگر متکلیف را با آمریکا حل نماید ، اعلام میکند که هرگونه راهپیمایی ، تحصن ، اعتصاب ، و امثالهم که در رابطه مستقیم با مبارزه بر علیه آمریکا و حساسیت از اشغال سفارت نمایند ضد انقلابی و ساخته و پرداخته دست آمریکا شناخته شده و بشدت سرکوب میگردد . آنها میخواهند تضاد توده ها با ارتجاع داخلی را که خود در رأس آن قرار گرفته اند ، تحت الشعاع مبارزه با اصطلاح "ضدامپریالیستی" خویش در آورند . آنها گوش میکنند هرگونه مبارزه توده ها را بر علیه خویش متوقف نمایند تا پس از مستحکم کردن خود ، با خیال راحت به سرکوب این مبارزات بپردازند .

در رابطه با کردستان نیز همینطور است . هیئت حاکمه یک شبه متوجه میشود که خواسته های خلق کرد آنقدرها هم که فکر میکردند اند غیر منطقی نیست و میتوان آنها را مذاکره حل کرد . سپس حطه و سرکوب را متوقف می کنند و هیات "حسن نیت" کار خود را شدت مینبخشد ، تا بدین وسیله سر همه را گوم کنند و ابتدا موقعیت خود را تثبیت نمایند ، و سپس در خدمت سرکوب مجدد خلق کرد گمر بینند . آنها آنها واقعا "خواهان حل مسالمت آمیز مسئله و دادن خودمختاری به خلق کرد هستند؟ آنها بخواهی میدانند که اگر چنین کنند در حقیقت حکم مرگ خود را صادر کرده اند . چرا که این کار با ماهیت انسان در تضاد است . این نهایت کوتاه بینی و خود فریبی برای آن نیروهای سیاسی مترقی خواهد بود که چشم خود را بر روی فجایع چند ماه گذشته همین حاکمان می بندند و تنها شعارهای پرطمطراق آنها را باور میکنند . آنها ایمن نیروها نمی بینند که تنها مقاومت شجاعانه خلق کرد بود که نگذاشت ایمن بازه بلذرت رسیده ها به خواسته های ضد خلقی خود در کردستان دست یابند؟ آیا این نیروها نمی بینند که این حاکمان جدید تنها پس از قبول شکست خود در کردستان و تنها زمانی که دریافتند قادر به سرکوب این خلق مبارز نیستند بود

که ریاکارانه شعار "راه حل مسالمت آمیز" را برداشتنند تا فرصت کافی را برای بازسازی خویش و تجدید قوا برای حمله مجدد آماده گردانند؟ چطور ممکنست اینرا ندید؟ چطور ممکنست این را ندید که چمران، همان جنایتکاری که در تل زعتر بخلق فلسطین خیانت کرد و از پشت بآنها جتجر زد، همان فاشیستی که خلق کرد را قلع و قمع کرد و دهکده های گردنشین و بلاد فاع را بمباران نمود، هنوز در راس ارتش این دولت با اصطلاح "مترقی" است؟ چطور ممکنست اینرا ندید که همین افراد و همین نیروها که امروز شعارهای مردم فریب میدهند همانها هستند که دیروز به سرکوب بیرحمانه مردم برخاسته بودند؟ چطور ممکن است همه اینها را ندید و تنها به شعارهای مزورانه آنها دلخوش کرد؟ آیا این خیانت به نوده ها و طبقه کارگر نیست؟

۳- کوشش برای تثبیت و ترمیم ماشین دولتی.

الف - خاتمه دادن به مجلس "خبرگان"، انجام رفراندوم برای قانون اساسی، تشکیل مجلس شورا و انتخاب رئیس جمهور در کوتاهترین مدت ممکن.
ب - پاکسازی ارتش و ادارات دولتی از عناصر مترقی و ضد امپریالیست و بنظم درآوردن هرچه سریعتر آنها.

هیئت حاکمه که وحشت داشت میباید قانون اساسی را به سرانجام رساند، تصمیم میگیرد با استفاده از بسیج نوده ها حول مبارزه بر علیه آمریکا هرچه سریعتر قانون اساسی ارتجاعی خود را از تصویب بگذرانند تا بدینوسیله هم بتوانند به تثبیت سیاسی خود کمک کرده باشد و هم زمینه مساعدی برای سازش مجدد با آمریکا فراهم آورده باشد. بدین ترتیب با آغاز تبلیغات وسیع ضد آمریکائی، مجلس "خبرگان" بر سرعت کار خود می افزاید. آقایان "خبرگان" که قبلاً "بزحمت روزی دو تا سه اصل را بتصویب میرساندند، ناگهان روزی شش و گاه تا هشت اصل را سرهم بندی میکنند، حتی آن بخش از هیئت حاکمه که با ولایت فقیه مخالف بود موقفاً "مخالفش بادش سرود و همه یکپارچه کوشش میکنند تا هر چه زودتر کار قانون اساسی را بانتها رسانند، (دکتر بهشتی برای جلب رضایت همه نیروهای درون هیئت حاکمه میگوید اگر با یکی دو اصل از قانون اساسی مخالف هستید با کل آن که مخالف نیستند، به آن رای

منبت بدهید تا کار مملکت جلو برود و بعداً " انشاء الله سر فرصت میتوانیم بر سر آن یکی دو اهل گفتگو نمانیم ، این به صلاح ملت و مملکت است که هر چه زود تر قانون اساسی تصویب شود و مملکت سر و سامانی بگیرد) .

هیئت حاکمه همچنین بخواهی میداند که بدون در اختیار داشتن یک ماسهین دولتی منضبط و منسجم امکان تثبیت وجود ندارد . بدین جهت ترمیم دستگاه های اداری و نظامی را با شدت بیشتری از سر میگیرد . همه کوشش هیئت حاکمه اینست که هرج و مرج موجود در کلیه ادارات دولتی و سازمانهای نظامی را از بین برده و آنها را به تشکیلات منضبطی مینامد " همانطور که زمان شاه بودند تبدیل نمایند ، این برنامه اگرچه از بعد از قیام در دستور کار فوری قدرت حاکمه قرار گرفت و اگرچه توانست تا حدودی در اینکار پیش رود ، ولی همانطور که در قسمت اول مقاله اشاره شد نتوانست با موفقیت بانجام رسد .

نتیجه گیری

ما در تحلیل خود از شدت گیری اختلاف نظرات و مشاجرت بین هیئت جاکمه ایران و هیات حاکمه آمریکا، ابتدا هر یک از دو سر این رابطه را با توجه به نظرات و گرایشات مختلف درون آن در پروسه حرکت خود تحلیل نموده و تأثیرات مقابل هر یک را بر روی دیگری مورد مدافه قرار دادیم. آنچه در اینجا حائز کمال اهمیت است و اکثر نیروهای سیاسی، اصلاً بدان توجه نکرده و یا بسیار کناری بآن برخورد کرده اند، نقش و عملکرد امپریالیسم و تأثیرات تعیین کننده بآن بر مسائل مختلف جامعه تحت سلطه ماست. در این جا لازم میدانیم یکبار دیگر این گفته داهیانه رفیق کبیر مسعود احمد زاده را یادآور شویم که:

"در حقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی، توجه شود، تبدیل بیک چیز پوچ و مهمل میگردد. و مسئله سلطه امپریالیسم را باید بطور ارگانیک و مبتابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که بهرحال نقشی دارد."

بسیاری از نیروها در تحلیل از مسائل ایران، اصلاً "امپریالیسم را در محاسبات خود منظور نمیکنند و بآن همچون یک دشمن خیالی که در آینه های موهوم باید با آن جنگید، مینگرند. تو کوئی شیطانی در رویاهاست و تنها در پس هرکلام خود باید لعنتی هم بر آن فرسادی. امپریالیسم در نوشته های تحلیلی این نیروها تنها در آخر آن یافت میشود. آنهم بصورت شعاری دهان پر کن ولی تو خالی.

بهر جهت ما در تحلیل خود نشان دادیم که چگونه حتی قبل از پیام،

هیئت حاکمه جدید با دولت آمریکا در چهارچوب سیاستهای بین‌المللی کارتر به سازش می‌رسد. بعد از قیام، در آمریکا اختلاف نظرات دو جناح دموکرات و جمهوریخواه بالا می‌گیرد و تبلور نظرات جمهوریخواهان بتدریج در سیاستهای آمریکا ظاهر می‌گردد.

از طرف دیگر در ایران عدم موفقیت دولت در پاسخگویی به مسائل، از یکسو باعث رشد عدم اعتماد در توده‌ها شده و از سوی دیگر تضادهای درون هیات حاکمه را تشدید میکند و در مجموع هیات حاکمه ایران را به بن‌بست می‌کشاند.

رشد بحران در ایران دولت آمریکا را نگران اوضاع کرده و قدرت حاکم را بزیر سؤال میکند. تبلورات تغییر سیاست آمریکا در برخورد به ایران آشکار می‌گردد و کل حاکمیت ایران عکس‌العمل نشان میدهد. آمریکا خواهان دخالت مستقیم در امور داخلی هیئت حاکمه ایران بمنظور تشبیه هرچه سریعتر آن است و قدرت حاکمه در ایران می‌خواهد که آمریکا در مسائل داخلی آنها دخالت مستقیم نکرده و آنها را به‌حال خود بگذارد تا خود با یکدیگر کنار بمانند. آمریکا قبول نمی‌کند و ادامه هرگونه کمکهای اقتصادی و نظامی را منوط به تثبیت دولت میدانند. همه نیروهای درون هیئت حاکمه ایران کم و بیش در مقابل آمریکا موضع می‌گیرند و خواهان ادامه رابطه با آمریکا در همان چهارچوب گذشته می‌باشند.

قدرت حاکمه برای قبولاندن حرف خود به آمریکا و حل بن‌بست موجود از یکطرف تضادهای درونی خود را تحت الشعاع تضاد تاکتیکی اش با آمریکا قرار داده و در جهت تحکیم هرچه سریعتر موقعیت داخلی خود برمی‌آید تا بدین ترتیب به آمریکا نشان دهد که از پس اداره مملکت برمی‌آید و از طرف دیگر توده‌ها را بر علیه آمریکا بسیج میکند تا آنها را وجه المصلحت سازش با آمریکا قرار دهد. و بدین ترتیب هیئت حاکمه ایران یک شبه رنگ عوض می‌کند. "رهبر مبارزات ضدامپریالیستی" توده‌ها میشود، و مساله رفتن شاه به آمریکا را به یک جنجال بزرگ تبلیغاتی تبدیل میکند. توده‌ها را بر علیه آمریکا به خیابانها می‌کشاند و در کنار آن سرعت در جهت تحکیم موقعیت خویش از

طریق سرهم بندی کردن قانون اساسی و به فرماندوم گذاردن آن از یک طرف و پاکسازی سازمانهای اداری و نظامی دولت و بازسازی آنها از طرف دیگر اقدام می نماید .

حال دو سؤال عمده باقی میماند که میباشد جواب دهم . دو سؤالی که ذهن بسیاری از نیروها و گروههای سیاسی ضد امپریالیست را بخود مشغول داشته است . (۱) عاقبت این کشمکش ها به کجا خواهید انجامید و (۲) برخورد و موضعگیری نیروهای مترقی ضد امپریالیست و پرولتری چگونه باید باشد تا در خدمت منافع خلق فرار گیرد .

در پاسخ به سؤال اول سه احتمال وجود دارد .

۱- دخالت مستقیم نظامی آمریکا : اگرچه این روزها زمزمه های تهاجم نظامی بسیار بگوش میرسد و موشه دایان این جنایتکار معروف صهیونیست از یک طرف و سناتور جکسون رهبر جناح اکثریت جمهوریخواه در سنای آمریکا از طرف دیگر دم از مداخله مسلحانه میزنند و حتی جکسون پیشنهاد کرده است که باید از کادرهای نظامی ایرانی که در آمریکا دوره و آموزش میگذرانده اند استفاده شود ولی احتمال آن بنظر ما ضعیف است و سر و صداهائی که کسینجرو دار و دسته اش برای انداخته اند بیشتر بنظر میرسد بلوفی باشد برای ترساندن هیات حاکمه ایران . زیرا با توجه به روحیه توده ها و تجربه ای که توده ها از تمام بهمن ماه ها خود دارند از یکطرف و تجربه تلخ مردم آمریکا از جنگ ویتنام از طرف دیگر و همچنین با توجه به عکس العمل سایر کشورها بخصوص کشورهای بلوک شرقی از یکسو و بورژوازی اروپا از دیگر سو و تجربیات تلخ خود امپریالیسم آمریکا از مداخلات مستقیم نظامی بخصوص شکست مفتضحانه اش ، در ویتنام ، احتمال دخالت نظامی را بسیار ضعیف میکند . امیدبخوبی میداند که حمله مستقیم نظامی تنها موجب تقویت نیروهای چپ و ضد امپریالیست میشود . این تهدیدها حتی میتواند اسهاده عملی بخود بکشد و مثلاً " آمریکا نیروهای خود را به آب های خلیج فارس گسیل دارد و یا حتی یکی از جزایر ایران در خلیج فارس را نیز اشغال نماید ، ولی بنظر نمیرسد که بیشتر از این پیش برود . مگر آنکه شرایط خاصی بوجود آید ، مثلاً " کنترل توده ها از دست

هیئت حاکمه خارج گردیده، و چپ شدت رشد کند و با تاثیر مبارزات توده-
ای در ایران کل منطقه را بحرکت درآورد،

با این وجود چون عملکرد امپریالیسم پراگماتیستی است هیچگاه احتمال
مداخله نظامی بصغر نمیرسد، بهرجهت در صورت مداخله نظامی وظیفه چپ
روشن است: شرکت فعال در مقابله با دخالت نظامی و بسیج توده ها در رابطه
با آن. حاکمیت با توجه به ماهیتش واضح است که در جریان مبارزه مستقیم و
جدی بر علیه امپریالیسم ماهیت خود را در مقابل توده ها سرعت آشکار کرده
و پایه های توده ای اش را از دست خواهد داد.

۲- کودتای نظامی: احتمال کودتا نیز در شرایط حاضر ضعیف است،
بخصوص اگر عوامل کودتا قرار باشد از کسانی خارج از نیروهای درون هیئت
حاکمه باشند. امپریالیسم در تجربه خود بخوبی دریافته است که برای موفق
بودن یک کودتا مناسبت شرایط خاصی مهیا باشد، از جمله افزایش نارضایتی
منفعل شدن بخش وسیعی از توده ها و پا گرفتن جریانات مخالف ارتجاعی از
افشار مرفه و بالایی جامعه که از کودتا حمایت فعال نمایند. ولی عمده ترین
فاکتورهائی که احتمال کودتای نظامی را در حال حاضر تضعیف میکنند: (۱) -
روحیه انقلابی و سرشار از مبارزه توده ها، (۲) پراکنده بودن مقدار زیادی
اسلحه در میان توده ها و در دست نیروهای انقلابی که دولت علمبرغم کوشش
های بسیارش موفق نشد همه آنها را جمع آوری کند، (۳) تجربه توده ها از
کودتای ۲۸ مرداد و قیام بهمن ماه و (۴) عدم انجام ارتش میبایستند. از پیش
درآمدهای کودتا معمولاً محاصره جدی اقتصادی است که علمبرغم مانورهای
آمریکا و ایران در رابطه با نفت هنوز مطرح نشده است.

وظیفه نیروهای ضد امپریالیست بمجرد مشاهده اولین علائم کودتا،
شرکت فعال در مبارزه بر علیه کودتا و مسلح کردن توده ها برای مقاومت در
برابر آن میباشد.

۳- سازش مجدد امپریالیسم با هیئت حاکمه ایران: احتمال این حالت
بسیار زیاد است و کوششهای حاکمیت در جهت تقویت خود از طریق تصویب

قانون اساسی و تحکیم دستگاههای اداری و نظامی خود زمینه سازش را فراهم میآورد. در حقیقت این همان چیزی است که آمریکا میخواهد، البته بدون مهار کردن توبه ها، تصویب قانون اساسی مسئله ای را حل نمیکند، ولی انجام آن بهرجهت از یکطرف به تحکیم هیئت حاکمه کمک میکند و از طرف دیگر خیال امپریالیسم را راحت میکند که دولت ایران در جهت تثبیت موقعیت خویش قدمی به جلو برداشته است، (بی جهت نیست که قدرت حاکمه درخواست تشکیل شورای امنیت را یک هفته به تاخیر می اندازد و بنی صدر مسافرتش به آمریکا را به بعد از انجام رفراندوم موکول مینماید). در صورت سازش، حاکمیت با توجیه های "مناسب" مبارزه ضد امپریالیستی را خاتمه یافته اعلام می کند و از توده ها میخواهد که بر سر کار خود بازگردند. و از آن پس هر کس بخواهد به مبارزاتش بر علیه آمریکا ادامه دهد بجرم ضد انقلاب و هرج و مرج طلب سرکوب و مجازات خواهد گشت، سرکوب مبارزات توده ها تشدید گشته و نیروهای مترقی بار دیگر به زیر ضربات جنای اوبانان هیئت حاکمه خواهند رفته مسذاکرات هیئت "حسن نیت" در کردستان نهمه گاره رها خواهد شد و سرکوب خلق کرد بار دیگر از سر گرفته میشود. بار دیگر عزالدین حسینی رهبر ملی و ضد امپریالیست خلق کرد "ضد دین" و "ساواکی" میشود و مبارزان خلق کرد به "مهاجمین ضد انقلابی تجزیه طلب" تبدیل خواهند گشت (ولایت کرد رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق که پای تلویزیون نشسته اند تا بر مبنای تازه ترین کفتارهای آقای قطب زاده مواضع سیاسی خود را منطبق با آن تغییر دهند، بار دیگر اعلام میکنند که دولت ضد خلقی و ضد کارگری است).

این امکان بشدت وجود دارد که رشد تضادهای درونی هیئت حاکمه و تشدید جناح بندی در آن، بخشهایی از هیئت حاکمه توسط جناحهای قویتر، (که بدون شک با حمایت امپریالیسم قویتر گشته اند) ضمول تصفیه شده، و از آریکه قدرت اخراج گردند (که این حتی میتواند حالتی همچون شبه کودتا بخود بگیرد)، ولی این چیزی را عوض نمیکند.

حال به سؤال دوم بپردازیم. وظیفه نیروهای ضد امپریالیست و پرولتری در این رابطه چیست و فعالیتهای افشاگرانه و تبلیغی، ترویجی خود را حول چه

مهوری باید سازمان دهند؟ این نیروها در رابطه با شرایط اخیر چه موضعی باید اتخاذ کنند و چگونه از آن بفتح خلق بهره گیرند؟
برای جواب به این سؤال ابتدا سه برخورد نادرست که در سطح نیروهای مختلف مدهی م - ل مشاهده میگردد را مطرح میکنیم و سپس نظر خود را در این باره توضیح میدهیم .

۱- دسته ای از نیروهای سیاسی با تحلیل های مختلف معتقد هستند و جناح مترقی و ارتجاعی در هیئت حاکمه موجود است ولی در مجموع ماهیت هیئت حاکمه را مترقی و ضد امپریالیست ارزیابی میکنند و مدعی اند که اشغال سفارت کار جناح مترقی درون هیات حاکمه است و پس از اشغال سفارت جناح مترقی غالب شده است . با این تحلیل آنها به حمایت از هیئت حاکمه برخاسته و بدنیال "حزب توده" روان میشوند . این نیروها با این موضع خود درحقیقت به خدمت هیئت حاکمه درآمده اند تا هرچه سریعتر به اهداف ضد خلقی اش دست یابد . این نیروها چشم خود را بر روی کارنامه "ننگین" شاه حکومت این تازه به قدرت رسیده ها می بندند و تنها شیلته چند شعار ضد امپریالیستی آنها میگردند و با این کار نه تنها خود و توده ها را فریب میدهند بلکه به توده ها و آرمان طبقه کارگر خیانت میکنند .

۲- گروهی دیگر میگویند این بهرجهت یک مبارزه ضد امپریالیستی است و باید در آن شرکت کرد و از آن حمایت نمود و تاکید میکنند که ما از مبارزات ضد امپریالیستی توده ها دفاع میکنیم . این نیروها اگرچه کوشش میکنند اهداف ضد خلقی هیئت حاکمه را از مبارزات توده ها جدا کنند و تنها از مبارزات توده ها دفاع نمایند ، ولی چون به هیئت حاکمه برخورد نمیکنند یا برخوردی انتزاعی میکنند (بدین معنی که ارتباط زنده ای میان دفاع از مبارزات ضد امپریالیستی توده ها و افتا گری از دولت برقرار نمیکنند) باز در خدمت هیئت حاکمه قرار میگیرند . این نیروها همان شعارهایی را تکرار میکنند که هیئت حاکمه بنوعی دیگر مطرح کرده است و تنها امیدوارند که توده خودشان بفهمد (منتها معلوم نیست چگونه) که آنها درست میگویند و نه هیئت حاکمه . مثلا "در اصلاحیه ها و تراکت های خود تنها شعارهای ضد امپریالیستی را مطرح میکنند بدون آنکه

رابطه آنها با هیئت حاکمه روشن نمایند. اینها در حقیقت بدنهای هیئت حاکمه افتاده اند و خیلی راحت پس از آنکه قدرت حاکمه به اهداف خود رسید آنطور که دلش بخواهد مبارزه را خاتمه میدهد و این نیروها هیچ کاری نمیتوانند انجام دهند.

۴- برخی دیگر مطرح میکنند که چون این نوظئه هیئت حاکمه برای فریب توده ها و مصالحاً امریکست پس باید آنها بکل نفی کرد و تنها به افشاکاری ماهیت دولت پرداخت. این برخورد نیز نادرست و یکجانبه است زیرا اولاً، مبارزات توده ها هم اکنون حول مبارزه با امپریالیسم دور میزند و آنها بانفی آن خود را از توده ها جدا میکنند و در ثانی توده ها در جریان مبارزه و تجربه روزمره خود به ماهیت دولت پی میبرند و نه تنها با شعار نیروهای سیاسی، در این شرایط خاص نیز عمده مبارزه توده ها حول مبارزه با امپریالیسم دور میزند، بنابراین این شعارهای افشاگرانه، ضد رژیم بدون آنکه در رابطه زنده با مبارزات ضد امپریالیستی باشند، جز منفرد شدن مطرح کنندگان آن ثمری نخواهد داشت.

و اما برخورد درست چیست. در درجه اول باید این نکته اساسی را در مد نظر داشت که در عصر امپریالیسم مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه طبقاتی عجین شده است و پیشبرد یکی بدون دیگری امکان پذیر نیست. هیئت حاکمه ایران نیز دقیقاً "از همین نکته سود جسته است، یعنی با عمده کردن صورت ظاهری مبارزه با امپریالیسم آمریکا (بعطت مسائلی که بر سر دهم) - مبارزه توده ها بر علیه پایگاه بومی امپریالیسم را تحت الشعاع آن قرار داده است. محور اصلی فعالیتهای تبلیغی - ترویجی و افشاگرانه نیروهای م - ل در رابطه با این موقعیت مشخص نیز دقیقاً "از همین اصل بیرون میآید، یعنی تأکید، پشتیبانی و شرکت در مبارزات ضد امپریالیستی توده ها از یکطرف و افشای ماهیت هیئت حاکمه از طریق شعارها و تبلیغات "ضد امپریالیستی" و مردم فریبی که مطرح میکنند از طرف دیگر.

در حقیقت برای تعیین تاکتیک نیروهای کمونیست در رابطه با این موقعیت مشخص، باید به این سؤال پاسخ گفت که چگونه میتوان با استفاده از

شرایط کنونی مبارزات ضد امپریالیستی توده ها را یک قدم جلو سوق داد ، باید روشن کرد که همین یک قدم جلوتر در ارتقاء مبارزات توده ها کجاست . باید روشن کرد که مبارزات ضد امپریالیستی توده ها را از این حدی که هست چگونه میتوان عمق بیشتری بخشید ، باید روشن کرد که شناخت توده ها از امپریالیسم و چگونگی عملکرد آن که در حال حاضر شناختی سطحی است در چه پروسه ای عمیق میشود .

بدون آنکه وارد بحث فصل این مفلوات گردیم ، تنها اشاره میکنیم که مبارزات ضد امپریالیستی توده ها در پروسه بریدن از حاکمیت کنونی و پیدا کردن شناخت از ماهیت آن است که ارتقاء می یابد ، مگر آنکه حالات خاصی همچون حمله مستقیم نظامی آمریکا و یا کودتای نظامی اتفاق افتد . درحقیقت برای آنکه مبارزات توده ها را بتوانیم یک قدم جلو سوق دهیم و از آن حد که حاکمیت کنونی خواهان آنست جلوتر برویم ، باید فریبکاری حاکمیت را بر ملا سازیم ، باید در مبارزه خود توده ها به آنها نشان دهیم که هیئت حاکمه برخلاف آنچه که ادعا میکند ضد امپریالیست نیست ، برخلاف آنچه که ادعا می کند حامی منافع زحمتکشان نیست ، در ضمیمه آخر این جزوه اشاره کردیم که چگونه جبهه میهن پرستان زیمبابوی ، اسقف "مازوراوا" و سایر رهبران سازشکار را در میان توده ها در جریان انتخابات آزاد ایزوله نمودند و جنبش را یک قدم جلو بردند . در اینجا نیز تنها با منفرد کردن حاکمیت است که مبارزات توده ای سمت صحیح خود را باز می یابد . تنها نباید به تکرار همان شماره های با اصطلاح " ضد امپریالیستی " و مردم فریب هیئت حاکمه پرداخت ، چرا که در اینصورت بقول لندن نه تنها انقلاب را جلو سوق نداده ایم بلکه در حقیقت آنرا به عقب می بریم ، همینطور نباید تصور کنیم رهبری این مبارزات ضد امپریالیست نیست مبارزات ضد امپریالیستی توده ها (هر چند که نسبتاً سطحی است و هنوز به عمق نرسیده است) را نفی کرد و تنها بظاره گسرها و حوادث تند ، بلکه برعکس میبایست بطور فعال در آن شرکت جست و در جهت ارتقاء آن کوشید ، اما ارتقاء این مبارزات همانطور که گفتیم از طریق افشای ماهیت دولت با بر ملا کردن توخالی بودن و مردم فریب بودن شماره های با اصطلاح

" ضد امپریالیستی " و " مترقی " آنها ، یا بویلا کردن تضاد میان گفته ها و اعمال آنها در نزد توده ها امکان پذیر است .

آنان که حمایت از مبارزات با اصطلاح " ضد امپریالیستی " هیئت حاکمه بروخواسته اند ، دستیار هیئت حاکمه شده اند و به توده ها خیانت می کنند . آنان که تنها به ناپید و شرکت در مبارزات توده ها بسنده میکنند و ماهیت ضد خلقی رهبری آنها اقتناعینماهند بدون آنکه خود بخواهند در خدمت هیئت حاکمه فرار گرفته اند ، و آنانکه از دیگر سو بانحراف می غلطند و صرفاً اینکه این جریان توطئه هیئت حاکمه است ، همه چیز از جمله مبارزات ضد امپریالیستی توده ها را نفی میکنند ، خود را از توده ها جدا میکنند و در میان توده ها منفرد میشوند . تنها تاکتیک صحیح حمایت از مبارزات ضد امپریالیستی توده ها از یکطرف و افشای ماهیت هیئت حاکمه و اتفاقاً " درست از زاویه " شعارهاست که مطرح میکنند از طرف دیگر است ، باید در جریان مبارزه خود توده ها نشان داد که شعارهای هیئت حاکمه توخالی و تنها برای فریب آنهاست و از این طریق ماهیت ضد خلقی آنها بر ملا نمود .

در خاتمه یک سؤال دیگر را بطور مشخص پاسخ گوئیم ، گاهی شنیده میشود که میگویند تضاد میان آمریکا و هیئت حاکمه ایران بیک مسئله اجتماعی تبدیل شده است (یا بعبارتی با اصطلاح تضاد عمده شده است) و نیروهای اجتماعی نمیتوانند بآن بی تفاوت باشند و باید یکطرف آنها بگیرند . و البته اضافه میکنند باید آنطرفی را گرفت که بیشتر بنفع توده هاست . بنظر ما در این " مشاجرات خانوادگی " هر طرف پیروز شود ضرر توده هاست ، یا عبارتی دیگر از زاویه منافع توده ها هر دو بدتر است ، و کمونیستها هیچ طرف آن را نباید بگیرند و تنها میبایست طرف توده ها بایستند ، درحقیقت نیروهای مترقی و ضد امپریالیست میبایست با افشای ماهیت این مشاجرات و افشای هر دو طرف دعوا ، توده ها را بسیر صحیح مبارزه ضد امپریالیستی یعنی مبارزه با هر دو سوق دهند .

"ضمیمه"

در برخورد به امپریالیسم آمریکا باید همواره در نظر داشت که امپریالیسم یک پدیدهٔ منجم و هماهنگ نیست بلکه در درون خود دارای تضادها و گرایشات متفاوتی است که جناح بندی های درون آنرا بوجود میآورد. ولی در همین جا لازم است که این نکته اساسی را نیز متذکر گردیم که این جناحها در ماهیت یکی بوده و همواره در مقابل پرولتاریای کشور خودی، خلقهای کشور-های تحت سلطه و کشورهای سوسیالیستی بصورت یکپارچه و واحد عمل میکنند. یعنی وحدتشان غالب است. این جناحها دارای اهداف واحدی بوده و همواره در درجهٔ اول از منافع کل امپریالیسم دفاع مینمایند. بنابراین وقتی اردو سیاست مختلف در امپریالیسم صحبت میکنیم برخلاف نظر ایدئولوگهای وابسته به امپریالیسم از جمله آقای بنی صدر (که از طرفداران پر و پا قرص جناح آقای کارتر میباشد) که یک جناح را "جناح راست و فاشیستهای بین الطلی" و جناح دیگر را "جناح آزادیخواه و مترقی" میدانند، بدین معنی نیست که از زاویهٔ منافع خلقهای جهان دارای دو ماهیت متفاوت میباشدند و مثلاً "یکی جنگ طلب و دیگری صلح" دوست است. آنچه اختلاف آنها را نمایان میسازد سیاستهای مختلف و راه حلهای تاکتیکی مختلفی است که در برخورد به مسائل و مشکلات امپریالیسم بخصوص در مواقع تشدید بحران ارائه میدهند. آنچه این جناحها با هم منفق القولند سرکوب خلقها و حفظ منافع کل امپریالیسم است، منتها یکی میخواهد با چاقو سر ببرد و دیگری با پنجه. این توضیح از آنجهت لازم آمد که در ادامهٔ بحث این توهم بوجود نیاید که در درون امپریالیسم میتواند دو جناح ماهیتاً متفاوت وجود داشته باشد که حاکمیت یکی نسبت به دیگری بیشتر یا کمتر بمنفع خلقهای تحت ستم جهان باشد.

در برخورد به تاکتیکها و سیاستهای روزمره امپریالیسم آمریکا باید موقعیت و نقش هریک از این جناحها را در دستگاه دولتی امپریالیسم مورد توجه قرار دهیم. در شناخت از سیاستها و حرکتهای احتمالی آمریکا نه تنها میبایست سیاستهای این دو جناح را بررسی کرد، بلکه همچنین در شرایط و موقعیتهای متفاوت باید چگونگی رابطه بین ایندو را نیز مشخص نمود. بدین معنی که در هر موقعیت خاص باید روشن کرد که تاکتیکها و سیاستهای کلانراه میدهند در وحدت و همگونی است یا متضاد و متناقض.

ما سعی میکنیم بدون وارد شدن در جزئیات جناح بندیهای امپریالیسم آمریکا و چگونگی شکل گرفتن آنها، سیاستهای دو گرایش عمده در احزاب، "دموکرات و جمهوریخواه" را از بعد از جنگ ویتنام و انتخابات دوره گذشته توضیح دهیم. البته ما کاملاً آگاه باین هستیم که مطمئناً "گرایشهای مختلفی در هر یک از این احزاب وجود دارد ولی ما برای بررسی خود تنها گرایش غالب را در نظر میگیریم. افرادی چون جیمی کارتر، سایروس ونس، و کندی نمایندگان فکری و سخنگویان حزب دموکرات آمریکا و کسانسی چون کیسینجر، نیکسون و برژنسکی نمایندگان فکری و سخنگویان حزب جمهوریخواه آمریکا میباشند (وقتی ما به این افراد اشاره میکنیم گرایشات خاصی را که نمایندگی میکنند مورد نظر داریم نه مقامهایی را که در دستگاه دولتی دارند). اساس اختلاف سیاستهای این دو گرایش بعد از جنگ ویتنام و شروع تشدید بحرانهای اقتصادی و سیاسی سالهای ۷۰ را میتوان در ۶ زمینه خلاصه کرد: (۱) - در برخورد به بحرانهای اقتصادی که پیش بینی میشد بطور بیسابقه ای شدت یابد، (۲) در برخورد به سایر کشورهای امپریالیستی، (۳) در برخورد به چین و شوروی، (۴) در برخورد به قدرتهای حاکم در کشورهای تحت سلطه مانند ایران، تایلند، فیلیپین، ژاپن، یونان، یوگوسلاوی، و بلژیک، (۵) در برخورد به جنبشهای آزادیخواه، (۶) در برخورد بیکدیگر در دستگاه دولتی آمریکا، مانند واترگیت، افشاکری از سازمان سیا و تغییر و تحولات در آن. این زمینه های متفاوت هرچند از هم جدا میباشند ولی رابطه ارگانیک و ناگسستنی بین آنها وجود دارد که کلاً "یک سیاست و یک خط مشی منسجم را در برخورد به مسائل

جهانی بوجود می‌آورد. ما در هریک از نش زمین^۱ فوق دو گرایش موجود درون امپریالیسم را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- در برخورد به بحرانهای اقتصادی: شکست جنگ وینتام از یکطرف آمریکا را با بحرانهای شدید اقتصادی روبرو نمود و از طرف دیگر به اعتبار جهانی آن بعنوان یک قدر قدرت لطمات بسیار وارد ساخت. اقتصاددانان و تئوریسین های امپریالیسم پس از شکست آمریکا در وینتام بیش بینی می کردند که سرمایه داری جهانی و بخصوص آمریکا با یک بحران بیسابقه اقتصادی و سیاسی مواجه خواهد گشت که اگر با آن مقابله نشود حیات کل سیستم را بخطر خواهد انداخت. جمهوریخواهان بحران اقتصادی موجود را ناشی از تضعیف قدرت آمریکا در سطح جهان میدانستند و مساعفه نظامی و سیاست هزموئی طلسمی را دنبال میکردند و راه علاج بحران را در افزایش قیمت نفت و کاهش ارزش دلار میدانستند. دموکراتها بطور "واقع بینانه" تری به مسائل می نگریستند و میخواستند مسائل را با "ملاطمت" بیشتری حل کنند. سیاست گارتر در برخورد به بحرانهای اقتصادی درون جامعه آمریکا بطور عمده در دو چیز خلاصه میشد، انرژی و مالیات. سیاست جمهوریخواهان که موجب افزایش قیمت نفت بوسیله اوپک شده بود نه تنها کشورهای اروپایی بلکه بخشهای صنایع داخلی آمریکا را نیز دچار اشکالات بسیار نموده و موجب افزایش سرسام آور قیمتها شده بود. در این میان تنها کمپانی های نفتی بودند که سودهای سرساری را بحیب میزدند. از طرف دیگر این کمپانیها نه مالیاتی به دولت آمریکا میپرداختند و نه دولت آمریکا هیچ کنترلی روی قیمت محصولات نفتی در آمریکا داشت. بر این مبنی سیاست گارتر عبارت بود از: (۱) تثبیت قیمت نفت، (۲) بستن مالیات بر روی کمپانی های نفتی، (۳) کوشش برای یافتن منابع انرژی جدید، و (۴) طبقه بندی مالیات ها روی مردم آمریکا بطوری که قدرت خرید اکثریت و اقشار پائینی افزایش یابد.

۲- در برخورد به سایر کشورهای امپریالیستی: سیاست نیکسون در برخورد با این کشورها سیاست هزموئی طلسمی از طریق فشار اقتصادی بود. تبلور این سیاست در بالا بردن قیمت نفت از طریق شاه و پائین آوردن ارزش دلار

مشهود بود، که در نتیجه آن کشورهای اروپای غربی و ژاپن را با بحران ارزی مواجه نمود، بطوریکه آنها را مجبور نمود در معاملات تجاری خود با دلار معامله کنند. از نظر سیاسی نیز سیاست جمهوریخواهان در حفظ سرکردگی آمریکا در میان امپریالیستها در برخورد بمسائل جهانی و کشورهای تحت سلطه خلاصه میشد. ولی کارتر سیاست دیگری را دنبال میکرد. او میخواست دست اتحادیه سوی این کشورها دراز کند زیرا معتقد بود که این کشورها نیز در مسائل حیاتی ذیمنفع هستند و بنابراین میبایست سهم خود در حل این مسائل که در خدمت همه آنهاست شرکت کنند و مثلاً "اگر جنگی نظیر ویتنام در گرفت، تنها نباید آمریکا در آن درگیر شود بلکه سیاست همه امپریالیستها در آن شرکت کنند و در شکست و پیروزی سهم کردند، بدین خاطر کارتر خواهان ایجاد یک جبهه متحد در برخورد به بحرانهای اقتصادی و سیاسی جهان بود.

۳- در برخورد به چین و شوروی: سیاست دموکراتها در رابطه با کشورهای چین و شوروی این بود که با هر دو کنار بیایند و از مقابله رودر رو با آنان بپرهیزد و برخلاف سیاست گذشته آمریکا که توسط کینجر و نیکسون فرموله شده بود سعی نکند با رابطه برقرار کردن با هر دو در تشدید تضاد بین آنها بکوشد تا بدین ترتیب برتری خود را در جهان حفظ کند. کارتر میخواست روابط مسالمت آمیزی با این دو کشور داشته باشد و سیاست همزیستی مسالمت آمیز را دنبال میکرد و بهمین خاطر نیز با موافقتنامه SALT I و کاهش مسابقه تسلیحاتی بسیار موافق بود. همچنین دموکراتها برخلاف جمهوریخواهان معتقد بودند که نباید از طریق کشورهایی مانند کره جنوبی که آمریکا در آنها پایگاه نظامی داشت و با تسلیح کشورهای تحت سلطه مانند ایران، از یکطرف کشورهای چین و شوروی را با اصطلاح در محاصره قرار دهد و از طرف دیگر با دادن نقش ژاندارمی از آنها در سرکوب جنبشهای آزادیبخش استفاده نماید. بهمین خاطر کارتر بخش عظیمی از نیروهای خود را از کسره جنوبی و تایوان (چین ملی) بیرون کنید.

۴- در برخورد به دیکتاتوری های حاکم در کشورهای تحت سلطه برخلاف نیکسون که این رژیم های دیکتاتوری را مورد حمایت کامل خود قرار می داد،

کارتر معتقد بود که در شرایط بحرانی که مبارزات توده‌ای شدت می‌یابد، این رژیم‌ها بسیار شکننده بوده و اعتمادی به دوام و بقای آنها نیست و خودموجب تشدید و رادیکالیزه شدن مبارزات توده‌ها می‌گردند. بدین جهت او خواهان شل کردن دیکتاتوری و میدان دادن به عناصر لیبرال و ضد دیکتاتور که مخالف سیستم نباشند، بود.

۵- در برخورد به جنبش‌های آزادببخش؛ سیاست کارتر در این رابطه به سازش کشیدن این جنبش‌ها بود. بدین معنی که در چهارچوب حفظ روابط سیاسی و اقتصادی و نظامی در حدی که منافع اقتصادی و سیاسی آمریکا حفظ گردد، حاضر بود با جناح‌های مخالف دیکتاتوری که مخالف کل سیستم نباشند سازش نموده و آنها را در قدرت حاکمه سهم نماید.

جمهوریخواهان ابتدا با سیاست کارتر در شل کردن دیکتاتوری و سازش با عناصر لیبرال جنبش‌های آزادببخش موافق نبودند و معتقد بودند که با این سیاست "ترویس" رشد میکند ولی بعداً "ناحدودی" با آن موافقت کردند. این توافق نظر برای مدتی زیاد دوام نیاورد و در رابطه با ایران با حاشه شدن مسائل و رفتن شاه، جمهوریخواهان که میدیدند در این سیاست مهره‌های وفادار مورد اعتماد آنها دارند نابود میشوند از در مخالفت با آن درآمدند و به موضع سابق خود بازگشتند، یعنی خواهان عکس‌العمل شدید و نظامی بجای راه حل سیاسی شدند.

۶- در برخورد به یکدیگر؛ در اواخر جنگ وینام‌ویس از آن تضادها و مناقشات این دو جناح ایماز گسترده‌ای بخود گرفت. هر جناح برای ضربه زدن به رقیب کثافت‌کاریهای دیگری را چه در سطح داخلی و چه در سطح جهانی برملا میکرد و پتای یکدیگر را بر روی آب میریختند. و در همین رابطه بود که مسئله واترگیت، برملا شدن کثافتکاریهای سازمان سیا و کودتاهاى سازمان داده شده توسط این ارگان جاسوسی آمریکا در کشورهایی همچون ایران و شیلی برملا شد. این نزاع‌ها که در رابطه با برانداختن نیکسون باوج خود رسیده بود و بالاخره منتج به استعفای نیکسون شد، نمیتوانست بهمین صورت ادامه پیدا کند، چرا که موجب تضعیف کل سیستم می‌گردید. بدین

جهت با آغاز مبارزات انتخاباتی توافق هائی بین دو جناح صورت گرفت تا از مبارزهٔ علنی با یکدیگر بآن صورت قضاحت بارش جلوگیری شود و سعی نمایند مسائل خود را درونی حل کنند. در همین رابطه به ابتکار دیوید راکفلر یکی از صاحبان "بنیاد راکفلر" که یکی از بزرگترین موسسات امپریالیستی آمریکا و در رأس آن بانک "چیس منهاتن" قرار دارد و چندین کمپانی بزرگ نفتی، گازکنه های اسلحه سازی، کمپانی IBM و بسیاری موسسات ریز و درشت دیگر متعلق به آن میباشد، کمیسیون سه جانبه ای مرکب از آمریکا، کشورهای اروپای غربی و ژاپن تشکیل گردید. هدف از تشکیل این کمیسیون که خیره ترین نظریه‌مسن ها، استراتژیست ها و اقتصاددانان امپریالیسم از جناحهای مختلف را بدور هم جمع نموده بود، تخفیف تضادهای درونی و دستیابی به یک سیاست واحد در رابطه با کلیه مسائل جهانی از جمله بحرانهای اقتصادی، مبارزات آزادی بخش، کشورهای بلوک شرق و غیره بود. توافق هائی که در کمیسیون سه جانبه بآن رسیده شد، عمدتاً "نظر دموکراتها با تئویراتی منفع جمهورخواهان بود. این تفوق نظر دموکراتها در کمیسیون دقیقاً "بدین علت بود که شکست جنگ ویتنام، ماجرای وانگریت و افشا شدن اعمال سیا در داخل و خارج از آمریکا که منجر به استعفای نیکسون شده بود، جمهورخواهان را در موضع ضعف قرار داده بود و دموکراتها را به سر قالب تبدیل نموده بود. پس از این توافق بود که کارتر، شخص گمنام در صحنهٔ سیاست آمریکا، از طرف دموکراتها به ریاست جمهوری انتخاب شد. حال بهترین سیاستهای کمیسیون سه جانبه چگونه پیاده شد و چه نتایجی به بار آورد.

بعد از انتخابات، کارتر با شعار "دفاع از حقوق بشر" به میدان آمد تا خود را ناجی "ملح" و پرچمدار "آزادی" در سراسر جهان معرفی نماید و وجهه آمریکا را که در مبارزهٔ ضد فاشیستی بر علیه هیتلر در افکار عمومی بدست آمده بود و در زمان جنگ ویتنام آنرا بکلی از دست داده بود، بار دیگر احیا نماید. اولین تبلور سیاستهای جدید در کشورهایی مانند ایران، شیلی، افریقای جنوبی، زیمبابوی (رودزیا) و نیکاراگونه آشکار گشت. این سیاست در ایران تحت شعار "قضای باز سیاسی" تبلور خود را در برگزاری شهبای شعر و آزادی-

زندانیان سیاسی نشان داد. شاه علیرغم اینکه با این سیاست موافق نبود و در ابراز عدم موافقت خود همواره این جمله معروف را بیان میکرد که اگر سا در ایران دیکراسی بشیوه غرب بوجود آوریم " نروسیم " مانند غرب رشد میکند (اشاره به گروه "بادر ماینهوف" در آلمان و "بریکارد سرخ" در ایتالیا) ولی بناچار بدان گردن نهاد. در زیمبابوی، آمریکا و انگلستان با چندین تن از رهبران مذهبی سازشکار که پایه توده ای نیز داشتند به سازش میروند و آنها قبول میکنند در انتخابات "آزاد" که قرار بود بان اسمیت ترتیب آنرا بدهد شرکت نکنند. البته بان اسمیت با این سیاست موافق نبود و دادن هرگونه امتیازی به ساهیوستان را نادرست میدانست، و معتقد بود که میبایست کنترل جنبش را سرکوب کرد. ولی بعزت فشار آمریکا و انگلستان و عدم قابلیت او در سرکوب جنبش، راهی شد تا با جناح سازشکار کنار بیاید و انتخاباتی را ترتیب دهد. ولی مشروط بر اینکه اولاً "قدرت نظامی کشور در دست او باشد و ثانیاً تعداد مهمنی از نمایندگان در مجلس را سفید بوستان تشکیل دهند.

جناح سازشکار برهمی اسف "آزوراوا" این شرایط را بپذیرفت و با قبول آن فاتحه حیات سیاسی خود را نیز خواند. زیرا جناح ضد امپریالیست جنبش (جبهه میهن پرستان زیمبابوی) علیرغم کمی پایه توده ای اش نسبت به جناح سازشکار، با فعالیت و فشارهای خود توانست جناح سازشکار را ایزوله و طرد نموده، توده ها را بطرف خود کشیده و جنبش را یک قدم به پیش برود. در این زمان بود که بان اسمیت با حمایت جمهوریخواهان آمریکا و محافظه کاران انگلستان از در مخالفت با انتخابات برآمد و انتخابات را بتعویق انداخت. همچنین اعلام کرد که حاضر نیست با جناح سازشکار وارد مذاکره شود، زیرا زمانی حاضر به چنین کاری بود که "رهبران" سازشکار پایه های توده ای و سمعی را دارا بودند. بدین ترتیب مبارزه میان ساه بوستان برهمی جبهه میهن پرستان زیمبابوی با سرمایه داران بان اسمیت شدت گرفت و علیرغم کوششهای بسیار سائروس ونس و اندروبانگ مذاکره بجائی نرسید. کارتر سوای اجرای سیاست خود حتی خواهان شرکت جناح ضد امپریالیست در مذاکرات شد. ولی بان اسمیت و همچنین جبهه میهن پرستان با آن موافقت نکردند.

در شهری این سیاست ابتدا با آزاد کردن برخی از زندانیان سیاسی تبلور یافت و علمبرغم مذاکره شخص کارتر با رهبر جناح سازشکار مخالف یعنی " فرمی " و اجرای یک فراندوم قلبی که پینوشه را آزاد را آورد و همچنین انحلال ظاهری سازمان امنیت و تبدیل آن از یک سازمان سیاسی - نظامی به سیاسی این سیاست بجائی نرسید و با شکست روبرو گشت .

در نیکاراگوئه بر مبنای سیاست کارتر قرار بر این بود که پس از سازش با جناح لیبرال جنبش و انجام فراندوم ، ساموزا استعفا دهد . ولی ساموزا با این سیاست مخالف بود و حملات نظامی خود را تشدید کرد . آمریکا برای مدتی اوضاع را بحال خود گذارد تا ساموزا جناح چپ را که اقدام به قیام مسلحانه کرده بود تضعیف نماید . در ابتدا چنین شد ، ولی این سیاست موجب این گشت که لیبرالها بیشتر بطرف چپ کشیده شوند و جنبش رادیکالیزه تر شود . لیبرالها خواهان استعفای بدون قید و شرط ساموزا شدند و اعلام کردند که تنها زمانی حاضر به مذاکره با آمریکا هستند که ساموزا را وادار به استعفا نمایند . ساموزا با پافشاری خود عملاً " آمریکا را بهطرف گذاشت . هر چند کمکهای نظامی آمریکا به ساموزا ادامه یافت ، ولی از نظر سیاسی آمریکا تمیرفعال شد . و بالاخره ساموزا با تشدید مبارزه شکست خورد و فرار کرد .

در زمینه مسائل اقتصادی و داخلی کارتر پس از تنظیم قانون انرژی که عملاً " کمپانی های نفتی آمریکا را هدف قرار داده بود ، آنرا بمجلس برد تا به تصویب برساند که به علت اکثریت داشتن جمهوریخواهان در مجلس موفق نشد . یکی از مسائل مورد اختلاف شدید جمهوریخواهان با کارتر مسئله انرژی بود . همانطور که اشاره شد کارتر میخواست با بتصویب رساندن قانون انرژی فعالیت این کمپانی های بین المللی را در آمریکا کنترل نماید و با بستن مالیات برروی درآمد های هنگفتی که این کمپانیها بجیب میزدند و هیچکس جز خود این کمپانیها بر آنها کنترلی ندارند آنها را تا حدودی مهار نماید ، که البته موفق نشد .

بدین ترتیب بار دیگر تضادهای دو جناح امپریالیسم آمریکا اندک اندک شدت گرفت و مثلاً " در زمینه بومی بصورت دو سیاست کاملاً " متضاد ظاهر گشت . رفتن شاه از ایران نقطه عطف تغییر سیاست جمهوریخواهان در رابطه با کشورهای

تحت سلطه بود، زهرا اولاً رژیم شاه یکی از وفادارترین رژیمها به جمهوری خواهان بود و وظیفه زاندارمی منطقه را درست آنطور که نیکسون و کیسینجر میخواستند پیاده کرده بود و آن اکنون سیرفت تا از هم متلاشی گردد و همه مهره های وفادار نابود شوند، و ثانیاً "درست در همان زمان که توده ها پایه های رژیم شاه را بلرزه درآورده بودند، کارتر میکوشید تا قانون انرژی خود را هرطور که هست بتصویب برساند و این اعتراض شدید جمهوریخواهان را موجب گشتمود. خلاصه شاه به یک مساله گرهی تبدیل میشود و دوره تفاهم نسبی دو جناح به مبارزه آشکار بین آنها تبدیل میگردد و از آن پس رفته رفته بر شدت آن افزوده میشود. تبلورات اولیه آغاز مبارزه آشکار این دو جناح از این جا آغاز شد که اولاً جمهوریخواهان تبلیغ میکردند که سیاست کارتر موجب "هرج و مرج" در ایران شده و ثانیاً اعتراض میکردند که چرا آمریکا در مقابل مبارزات توده ای در ایران غافل گیر شده است و چرا نتوانسته است بینگیری های لازم را انجام دهد، کارتر نیز در جواب میگفت سازمان سیا اطلاعات لازم را باو نداده است.

در آن هنگام که توده ها در ایران کل روبنای سیاسی موجود را بر زیر سوال کشیده و خواهان تلاشی فوری رژیم شاه یا کلیه ارگانهای اداری، نظامی و "قانونگذاری" آن بودند، کارتر خواهان رفتن شاه و مذاکره با رهبران جنبش بود تا با راه حل سیاسی به فائده خاتمه دهد. در مقابل جناح دیگر بر روی ماندن شاه تاکید داشت و با وجود شاه راه حل سیاسی را میپذیرفت، و در تغییر بصورت معتقد بود که به راه حل نظامی میبایست متوسل شد. کارتر و ونس با این سیاست موافق نبودند و بدتبال سیاست گذشته خود بدتبال جناحهای سازشکار روانه تهران و پاریس شدند و بالاخره گذشته خود را نیز یافتند، جناح دیگر که نماینده خود برژسکی را در پست مشاور امنیتی در هیئت دولت داشت، بعد از اعتصاب بر شکوه کارگران نفت پیشنهاد حمله نظامی داد و بر آن باقتضاری میکرد، بر سر این مساله اختلاف دو جناح شدت بالا گرفت بطوریکه کارتر به این مساله انتقاد کرد و توافقیهای کمبته سه جانبه را یادآور شد و از علنی شدن بیشتر اختلافات جلوگیری کرد. دلیل بوجود آمدن دو خط در ارتش شاه نیز

بهمین خاطر بود، یعنی یک جریان با سیاست کارتر و جناح دیگر با سیاست
 کودتا در صورت بخطر افتادن رژیم موافق بود. بهرحال مسائل در ایران
 بنفع کارتر خاتمه یافت، و نیروی بر روی کار آمد که اولاً "پایه" شونده‌ای
 داشت و در ثانی خواهان سازش با آمریکا و ادامه وابستگیهای اقتصادی، سیاسی
 و نظامی بود، منتها با دو شرط، اول در سطحی محدود و در چهارچوب مسائل
 ایران و دوم بدون دخالت مستقیم آمریکا در مسائل داخلی هیئت حاکمه ایران،
 هیئت حاکمه جدید نمیخواست مانند شاه زاندارم منطقه باشد و این کاملاً
 با سیاست جهانی کارتر هماهنگی داشت، زیرا اولاً "بدنه"ال سیاست همزیستی
 مسالمت آمیز با شوروی و ثانیاً "خواهان" به سازش کشیدن جنبشهای آزادیبخش
 در منطقه بود. بنابراین احتیاجی به زاندارم نداشت، از طرف دیگر هیئت
 حاکمه جدید نمیخواست مانند شاه با اصطلاح نوکر دست بسینه آمریکا باشد و هر
 چه آمریکا میگوید بدون چون و چرا اجرا نماید، بلکه خواهان نوعی دموکراسی
 در میان نیروهای هیئت حاکمه بود. این نیز با سیاست کارتر منافاتی نداشت
 زیرا کارتر مخالف رژیمهای دیکتاتوری نظیر شاه بوده و خواهان شرکت نیروهای
 مختلف طرفدار سیستم در هیئت حاکمه این کشورها بود. بدین ترتیب در
 و تخته با هم بنحویں جور می‌آیند و آقای کارتر شایسته میکند که میشود مسائل را
 با راه هائی بسجز راه حل نظامی حل نمود، در رابطه با ایران آقای برژنفسکی
 نماینده جمهوریخواهان کنار گذاشته شده و ونس همه کاره میشود. این شرایط
 با اوائل مهرماه سال جاری ادامه پیدا میکند. در اوائل مهرماه با شدت گرفتن
 تضادهای دو جناح، رشد نظر جمهوریخواهان در درون هیئت حاکمه آمریکا
 و نسبیجتاً "تغییر تدریجی سیاست آمریکا انعکاس خود را در ایران نیز منبلسور
 مینماید، و روابط آمریکا با هیئت حاکمه ایران را وارد فاز جدیدی میکند که
 به تفصیل در متن مقاله از آن گفتگو شده است. بدین ترتیب رابطه این دو
 جناح در مورد ایران چند مرحله را طی میکند. (۱) وحدت که هر دو موافق
 تغییراتی در شیوه حکومتی شاه میباشد. این مرحله تا رفتن شاه و روی کار آمدن
 بختیار با تعهداتی که میسپارد تحت این عنوان که شاه هنوز شاه است و حکومت
 در دست کابینه خواهد بود ادامه می‌یابد. (۲) مرحله تضاد، یکی موافق

فراموش کردن شاه و مذاکره با خمینی با توجه به قولی‌هایی که خمینی می‌دهد تحت این عنوان که اولاً "نه گرایش کمونیستی خواهد بود و نه سایر فکاسیپ انحرافی" و ثانیاً "بشرط رفتن شاه و جلوگیری از کودتا، روابط حسنه ایران با آمریکا ادامه خواهد یافت"، در مقابل جناح دیگر مخالف رحمن شاه و طرفدار راه حل نظامی است. (۳) مرحله آفت مبارزه بین این دو جناح: جناح دموکرات سیاستش به پیروزی رسیده و سرغالب است و جناح جمهوریخواه خاموش مانده و منتظر فرصت مناسب است. (۴) مرحله: کنونی تندبایی محدود تضاد: عدم تثبیت هیئت حاکمه جدید ایران و رشد جمهوریخواهان همزمان با نزدیک شدن انتخابات جدید ریاست جمهوری موجب تعدید مبارزه بین این دو جناح گردیده است.

باورهای ما :

- ۱- برخی از نیروها مطرح میکنند که بعد از قیام مبارزات توده ها رو به رکود رفته است و شرایط بعد از قیام را با شرایط روسیه بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ مقایسه میکنند و بر همین مبنا شرکت در انتخابات مجلس خبرگان را توصیه میکنند. این درک از موقعیت توده ها بعد از قیام کاملاً نادرست بود همچنانکه شرکت در انتخابات مجلس " خبرگان " نیز نادرستی خود را در عمل اثبات رساند. باید توجه داشت که اگرچه انقلاب به نتایج مطلوب خود نرسید و با شکست مواجه شد، ولی در نظر توده ها اصلاً چنین نبود. توده ها انقلاب را پیروز شده می‌انگاشتند و دولت جدید را دولت منتخب خود، بدین جهت توده ها دست از مبارزه کشیدند ولی به باین علت که شکست خورده و سرکوب شده بودند. [آنچه در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اتفاق افتاد] بلکه باین خاطر که کار را انجام شده میدانستند و با روحیه عالی و مبارزه جویانه به خانه ها بازگشتند و هر لحظه حاضر بودند برای رسیدن به خواسته های خود در صورت لزوم، بار دیگر به میدان مبارزه بازگردند. آنچه آنها را از مبارزه باز میداشت اعتماد به دولت بود و نه هیچ چیز دیگر. دقیقاً " همین خاطر هر بخشی از توده ها که باین نتیجه میرسید که دولت به خواسته هایش جواب نمی‌دهد سریعاً قه‌ال میشد. حرکت مجدد توده ها منوط به سلب اعتماد از دولت بود و این پیروسی ای بود که بعد از قیام آغاز گشت و توده ها بتدریج یا برخورد به دولت و مشاهده عملکرد آن، از آن سلب اعتماد میکردند. دقیقاً " وظیفه " نیروهای مشرقی و ضد امپریالیست نیز همین بود که این پیروسی را تشریح نمایند. یعنی ماهیت دولت را به توده‌ها بشناسانند و برای آنها توضیح دهند که این دولت نه تنها به خواست آنها نمیتواند پاسخ دهد بلکه حتی در جهت عکس آن حرکت میکند.
- ۲- پیروسی سلب اعتماد توده ها از دولت تعبیرات کمی خود را طی می‌کند و هنوز به تغییر کیفی نرسیده است. بعبارت دیگر سایر عم خدشه های بسیاری که باین اعتماد وارد شده است ولی هنوز توده ها در کمال از

دولت سربرده اند. بهین جهت مانورها، تبلیغات و فریبکاری های هیئت حاکمه میتواند بطور قابل ملاحظه ای بر آنها تاثیر بگذارد. بر این مبنا با توجه به تبلیغات وسیع هیئت حاکمه و بسیج نوده ها زیر شمار " مبارزه بر علیه امپریالیسم آمریکا " و فریب آنها در این زمینه، میتوان انتظار داشت که تعداد شرکت کنندگان در رفراندوم قانون اساسی (با توجه به اینکه د و روز بعد از عاثورا گذارده شده و از احساسات مذهبی نوده ها نیز میتوان حداکثر استفاده را نمود) افزایش یابد.

۲- باید توجه داشت که رئیس جمهور موظف است بر مبنای سیاست کل هیئت حاکمه حرکت کند و تصمیمات کنگره را پیاده نماید، نه بر مبنای نظرات خود. بنابراین زمانی که سیاست هیئت حاکمه در مجموع تغییر می کند رئیس جمهور موظف با اجرای آنست، علیرغم آنکه آنرا قبول داشته باشد یا نه، این مطلب از این جهت آورده شد که سکنتس متوال شود چگونه سیاست آمریکا به سمت نظرات جمهورخواهان جهت گیری کرده است در حالیکه رئیس جمهور و بسیاری از اعضای کابینه هنوز دمکرات هستند در حقیقت نظرات خالص دمکراتها را در شرایط کنونی کارتر که رئیس دولت است بیان نمیکنند، بلکه در حال حاضر سناتور کنیدی الترناتیو جدید و سخنگوی نظرات دمکراتهاست.

۳- در رابطه با مساله فلسطین جمهورخواهان نیز مانند دمکراتها خواهان حل مساله از طریق سازش بودند و در حقیقت این کمیسیجر بود که اول بار سیاست گام به گام و " فلسطین کوچک " را مطرح کرد منبها هرگونه سازش را تنها در چهارچوب حفظ منافع اسرائیل میپذیرفت. جمهوری خواهان با اصطلاح از طرفداران بر و با فرض اسرائیل میبایندند و هرگونه حرکتی را تنها در چهارچوب منافع بلاواسطه اسرائیل مورد ارزشی قرار میدهند. هیئت حاکمه ایران نیز در حقیقت تنها این جناح را صهیونیست میدانند و مثلا " زمانی که آقای بنی صدر میگوید " پیشتر دستگاههای تبلیغاتی آمریکا در دست صهیونیستهاست " منظورش این است که در دست جمهورخواهان است، هیئت حاکمه ایران جناح آقای

کارتر را صهیونیست نمی‌داند بلکه آنرا جناح "آزادپخواه و مترقی" میداند.

در رابطه با مذاکرات کمپ دیوید اختلاف جمهوریخواهان با دموکراتها بر سر شرکت یا عدم شرکت سازمان آزادیبخش فلسطین در آن بود. مذاکراتها معتقد بودند که بدون شرکت دادن سازمان آزادیبخش فلسطین و به سازش کشیدن آن رسیدن به یک راه حل موثر امکان پذیر نیست. در مقابل جمهوریخواهان با هرگونه مذاکره با این سازمان مخالف بودند.

۵- آنهاست که ادعا میکنند بهشتیانی از نیروهای هیئت حاکمه از مذاکرات ایران با آمریکا خبر نداشتند و یا ادعا میکنند که شخص امام در جریان مذاکرات نبوده و از آن خبر نداشته، حرف مفت است. ناکت های بسیاری میتوان آورد که نشان میدهد همه نیروهای هیئت حاکمه و از جمله شورای انقلاب، و شخص امام دقیقاً در جریان مذاکره با آمریکا بوده اند. و اینکه بردی، بارزگان و جعفران سر خود با برزنسکی ملاقات کرده اند و ادعای برخی از دست اندرکاران از جمله امام و دکتر بهشتی که از ملاقات اطلاعی نداشته اند کاملاً نادرست است.

۶- برخلاف بسیاری نظرات که گوشش میکنند عناصر و نیروهای مختلف درون هیئت حاکمه را بطور قالبی به جناحهای مختلفی تقسیم کنند و پایگاه های اقتصادی آنها را نیز تعیین مینمایند، ما فکر میکنیم که اگر چه گرایشهای متفاوت و گاه متضادی را در عناصر، نیروها و احزاب مختلف هیئت حاکمه مشاهده میکنیم، ولی این جناح بندی ها شکل منجم و نهایی خود را هنوز نیافته است. بعنوان مثال میتوان مشاهده کرد که گرایشانی که به نظرات جمهوریخواهان نزدیکتر است در حال شکل گیری است. ولی اینکه جناحی در هیئت حاکمه وجود دارد که با نظر جمهوریخواهان حرکت نمیکند نادرست است. در حقیقت اگر بخواهیم نیرویی را معرفی کنیم که نظراتش به جمهوریخواهان نزدیکتر باشد، این حزب خلق مسلمان و آیت الله شریعتمداری است.

۷- در میان دانشجویانی که سفارت را اشغال کرده اند می‌تواند عناصر مترقی و مد امیرالیست وجود داشته باشد، ولی این مسأله چیزی را حل نمیکند، حتی اگر این جریان با شرکت همین عناصر برنامه ریزی و تدارک دیده شده باشد، باز مهم نیست، مهم این است که این برنامه در خدمت چه کسانی است و چه کسانی از آن بهره برداری میکنند، اشغال سفارت و حمله ای نده است در خدمت همتن حاکمه تا از یکطرف با بسیج توده‌ها حول آن دست برنده را در ساخت و پاخت با آمریکا داشته باشد و از طرف دیگر توده‌ها را تحمیل کند، که اعتماد از دست رفته آنها را سار گرداند و آنها را بهای مزد و قها بکشاند.

همچنین ما در باره اشغال سفارت فی نفسه که می‌تواند در خدمت رشد مبارزات ضد امیرالیستی بوده‌ها قرار گیرد صحبت نمی‌کنیم، مسئله بر سر این است که گردانندگان این برنامه چه اهدافی را دنبال میکند، چند روز قبل از اشغال سفارت زمانی که دانشجویان دانشگاه هسای مختلف دست با اشغال هتلهای زده بودند تا از آنها بعنوان خوابگاه استفاده کنند، گروهی در اصفهان تحت نام "دانشجویان خط امام" هتلسی را اشغال میکنند و سپس اعلام میکنند برخلاف سایر دانشجویان که هتلهای را برای اقامت خود اشغال کرده اند، ما آنها اشغال کرده ایم تا در اختیار "مستضعفین" قرار دهیم و الا ما دانشجویان در کنار خیابان هم میتوانیم بخوابیم، این خبر را رادیو تلویزیون نیز با تبلیغات بسیار پخش کرد، این گروه در حقیقت با اینکار خود صحواست مبارزات صنفی دانشجویان را برای گرفتن خوابگاه به لوت بکشد، البته پس از چند روز آنها هتلهای را به صاحبان "مستضعف" آن باز میگردانند.

«از حقیقت این بین هر گونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه به اقتصاد اصلی نظام موجود، یعنی تضادها، حلق و منطفه امپریالیستی توجه شود، تبدیل بیک چیز بوج و مهمل میگردند. مسئله منصفه امپریالیسم را باید بطور آرگنیک و معنایی زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عمل خارجی که بهر حال نفسی دارد.»^{۱۱}

رفیق کبیر - مجموعه احمدزاده

گروه پیشرو

